

راه حقیقت

ارگان سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری)

دور دوم شماره چهارم (۱۵) قوس ۱۳۷۹ (۵ دسمبر ۲۰۰۰)

نگاهی به جنبش مشروطه خواهی و ملی دموکراتیک در افغانستان (۱۲۴۲ تا ۱۳۵۲)

پیشگفتار:

قرن هفدهم قرن مشروطیت در اروپا بود که با اعلان حقوق پارلمان اساس مشروطیت در انگلستان نهاد شد. انقلاب بورژوازی در قاره اروپا به سقوط فئودالیزم در عده از کشورها انجامید؛ موانع فئودالی در روابط تولیدی سرمایه داری از میان برداشته شد و راه برای تکامل سریع سرمایه داری هموار گشت. همچنان موانع موجود در راه تکامل نیروهای تولیدی جدید را بر طرف نموده و زمینه انقلابی رادرتکنولوژی و اختراع ماشین فراهم ساخت. انقلاب صنعتی در نیمه قرن هژدهم در انگلستان بوقوع پیوست و این انقلاب در قرن ۱۹ به سایر کشورهای سرمایه داری سرایت نمود.

محرك انقلاب صنعتی در فرانسه همانا انقلاب کبیر بورژوائی آنکشور در سال ۱۷۸۹ بود. انقلاب صنعتی در روسیه در دهه ۱۸۲۰ آغاز یافت. و در آلمان بطور عمده در دهه ۱۸۴۰ شروع گردید. و انقلاب صنعتی در امریکا در پایان قرن هژدهم پس از جنگ انقلابی پا گرفت. انقلاب صنعتی در مناسبات اجتماعی تغییرات چشمگیری را بوجود آورد. نتیجه مستقیم گذار به تولید ماشین، پیدایش تعداد کثیری از کارگران صنعتی، تشکیل سریع پرولتاریا بحیث یک طبقه صورت گرفت؛ ولی پیشرفت شیوه تولید سرمایه داری توأم با تشدید بهره کشی از زحمتکشان بود و کارگران به زانده از ماشین تبدیل شدند.

قرن نهم در اروپا قرن رشد دانش و فرهنگ بورژوازی، رشد علوم، پیدایش بینشهای ماتریالیستی میکانیکی و ماتریالیزم دیالکتیک بود. در نیمه اول این قرن مبارزات طبقه پرولتاریا بطور متشکل آغاز یافت. و در سال ۱۸۴۸ "مانیفست کمونست" به وسیله کارل مارکس و فریدریش انگلس تدوین و انتشار یافته و به حیث اولین برنامه کمونست هانقش انقلابی تاریخی مهمی ایفاء نمود. باللهام از علم مبارزه طبقاتی یعنی (مارکسیزم) در کمون پاریس در سال (۱۸۷۱) پرولتاریا حاکمیت طبقه بورژوازی را سرنگون برای اولین بار برای دو ماه قدرت سیاسی را در دست گرفتند. دوران پیدایش سرمایه داری دوران رشد ناسیونالیزم در کشورهای سرمایه داری بود. در اواخر قرن (۱۹) تکامل سرمایه داری از دوران رقابت آزاد سرمایه داری بانحصار سرمایه داری

و در اوایل قرن بیستم به عالیترین مرحله آن یعنی امپریالیزم ارتقاء یافت. کشورهای سرمایه داری بطور عمده

از طریق چپاول مستعمرات توانستند صنعتی شوند و این بویژه در مورد انگلستان و فرانسه صدق میکند. در دورتر اکم اولیه سرمایه، سرمایه‌های قدرتمند اروپایی به صورت تسخیر و غارت بسیاری از کشورها، بهره‌کشی غیرانسانی از اهالی بومی و برقراری تجارت انحصاری تجار اروپایی با ممالک آسیایی، آفریقایی و آمریکایی بروز نمود. وسیلی از خزاین عظیم طلا، نقره و سنگ‌های قیمتی به اروپا سرازیر شد. استعمارگران اراضی دهقانان را نیز تصرف نمودند و آنها را با خاک سیاه مینشانند.

استعمارگران شیوه‌های کهنه‌قبیله‌ای، برده‌داری و فئودالی بهره‌کشی را درین کشورها حفظ کرده و یک جنبه‌گارت‌گرانه نیز بآنها افزودند. این بهره‌کشی یغماگرانه نه فقط غارت مستعمرات بلکه نابودی میلیون‌ها انسان را در پی داشت. سلب مالکیت اجباری دهقانان نیز همچون یکی از عوامل تراکم سرمایه با سودهای حاضر و آماده ناشی از غارت اراضی تازه کشف شده و مستعمره توأم گشت.

استعمارگران اروپایی در مستعمرات امریکابه بهره‌کشی غیرانسانی آفریقایی‌ها پرداختند. تجار برده صدها هزار آفریقایی را اسیر و به زنجیر کشیده و به امریکای شمالی و جنوبی می‌فرستادند و زمینداران بزرگ از برکت کاربردگان در مزارع بزرگ ثروتهای بی حساب بدست آوردند. تسخیر و غارت اراضی جدید و ورود سیل آسای خزاین عظیم آن به اروپا اقتصاد سرمایه‌داری را بسرعت تکامل داد.

کشورهای مستعمره در آسیا، آفریقا و امریکای جنوبی در زیر چکمه‌های استعمارگران غربی سرکوب و پایمال میشدند و هر نوع رشد سیاسی و فرهنگی توسط استعمارگران و مزدوران بومی آنها به زنجیر کشیده میشد و هر نوع فریاد آزادیخواهی و استقلال‌طلبی در گلونها خفه میگشت. در قرن (۱۹) در شرق احساسات وطن‌پرستی در برابر استعمارگران تحریک و اوج میگرفت و نهضت‌های سیاسی و اجتماعی در کشورهای مستقل اسلامی بطور عام بیشتر شکل عکس‌العمل‌های در برابر تجاوزات استعمارگران اروپایی صورت میگرفت. در کشورهای تحت سلطه استعمار روشنفکران مبارزه بر ضد استبداد داخلی و سلطه استعمار خارجی مبارزات شانرا شکل میدادند. در ترکیه پروگرام اصلاحات برهبری رشید پادشاه و مدحت پادشاه و در ایران پروگرام اصلاحی برهبری میرزا تقی خان مورد عمل پیدا کرد و اخیراً منجر به نشر فرامین مشروطیت گردید. در افغانستان برنامه اصلاحی سید جمال الدین و امیر شیرعلی خان بین سالهای (۱۸۶۳ و ۱۸۷۸) از بالا روی دست گرفته شد، ولی تعرض نظامی انگلیس آنرا تا آغاز قرن بیستم متوقف نمود. امیر شیرعلی خان در تحکیم مرکزیت دولت و نشر تمدن جدید میکوشید و در سیاست خارجی استقلال افغانستان را میخواست؛ ازین رو استعمارگران انگلیس شدیداً با او مخالف بودند؛ حتی در درون خاندان سلطنت مخالفین زیادی داشت.

در آن شرایط یکی از پیشگامان این نهضت سید جمال الدین بود؛ او در هند، عراق، شام و حجاز سفر نموده و از علوم اروپایی و فلسفه جدید بهره‌مند گردیده بود. او ابتداء رسال ۱۸۵۷ بدر بارامیر دوست محمد خان پیوست

و بعد بدربار امیر شیرعلیخان راه یافت. او در جهت تمرکز قوا به مقابل اروپای متجاوز با اساس شعار "پان اسلامیزم" در راه متحد کردن کشورهای اسلامی بر ضد اروپای متجاوز میکوشید و آوازه مشروطه طلبی را در کشورهای اسلامی بلند نمود؛ اما همه طرحات سید جمال الدین افغانی بشکل اصلاحاتی از بالا بود.

امیر شیرعلیخان در طی دوران سلطنت خود در صدد تطبیق پروگرامهای اصلاحی از جمله انکشاف امور اقتصادی، فرهنگی (تأسیس یک مکتب ملکی و یک مکتب نظامی) پیشه وری، تربیه مواشی و مخصوصاً اسلحه سازی تلاش نمود. در تأمین امنیت داخلی، ساختمان راه ها و پیشرفت تجارت توجه زیاد کرد که در جامعه فنودالی آن زمان شرایط مقدماتی برای رشد جنینی سرمایه داری آماده گردید. انکشاف تولیدات زراعتی، تخفیف فشار بالای دهقانان، تهیه وسایل چاپ و نشر و نشر "جریده شمس النهار" از کارهای عمده دیگر امیر شیرعلیخان بود.

دوره سلطنت امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱): امیر عبدالرحمان در سال ۱۸۸۰ بغرض رسیدن به تاج و تخت از استقلال و قطعات وسیعی از خاک افغانستان در برابر انگلیس گذشت نموده و در سال ۱۸۹۳ با امضای معاهده ننگین دیورند خیانت به وطن و خلق و بردگی استعمار را رسمیت بخشید. او دولت فنودالی را تمرکز بخشیده و به تشکیل ارتش منظم، ایجاد دستگاههای جاسوسی و پولیس مخفی مخوف اقدام سریع نمود. دستگاه جاسوسی او که شامل زن و مرد بود زندگی شبانروزی مردم را هر لحظه تحت کنترل داشت و اکثر آراپورهای جواسیس مدار اعتبار برای صدور احکام جزا بود. ارزش جاسوسی و وسعت اهمیت آن در دربار امیر بسیار زیاد بود. از همینجاست که در زمان رژیم مزدور خلقی پرچمها و متجاوزین سوسیال امپریالیست شوروی در افغانستان از جنبه های میتوان شباهتهای رایج بعضی از عملکردهای دستگاه جاسوسی اگسا، کام و خاد و دستگاه ک گ ب و دستگاه جاسوسی امیر عبدالرحمن مشاهده نمود. که همه اعضای حزب رویزیونست مزدور و سایر سازمانهای مزدور حزبی و دولتی از پائین تا بالا و وظیفه آنها زندگی روزمره مردم را زیر نظر داشته و راپور میدادند. چون آنها نیز مورد اعتماد مردم نبودند و به کمک سیاسی و نظامی و بوسیله ارتش با داران روسی شان در قدرت بودند؛ از آنرو به هیچ فرد غیر خودی اعتماد نداشتند. امیر عبدالرحمان بوسیله ارتش منظم و نیرومند و دستگاه عریض و طویل جاسوسی و پولیس "امنیت" را تأمین نمود (ماهیتاً ایجاد این رعب و وحشتی بود برای حفظ سلطنت استبدادی فنودالی زیر سلطه استعمار انگلیس).

همچنان در شرایط فعلی شیوه حکومت امارت اسلامی طالبان نیز در بعضی زمینه ها با کمی تفاوت شباهتهای زیادی را با طرز سلطنت امیر عبدالرحمن بهم میرساند. امیر اولتر از همه رهبران ملی کشور را که بر ضد استعمار انگلیس مبارزه میکردند و از احترام مردم برخوردار بودند نابود کرد. او در انکشاف جامعه فنودالی سعی نمود؛ مالیاتهای سنگین را بر دهقانان وضع نمود و سیستم اقتصاد فنودالی را انکشاف داد. تبادل اجناس

ویول روبه تزایدبود. از اینرو این دوره مقدمه پیدایش سرمایه تجاری در کشور بوده که باتراکم سرمایه تجاری طبقه بورژوازی تجاری بوجود آمد.

در این شرایط تاحدی رشد حجم تجارت خارجی را برای مارکتهای بین المللی مساعد ساخت. در آن زمان مناسبات تجارتی قسماً با روسیه و ایران ولی تجارت خارجی اکثراً با انگلیس و هند بود؛ از اینرو مانع رشد و انکشاف صنایع ملی گردیده و روبه ورشکستگی گذاشت. درین دوره تجار و بازرگانان هندی نقش مهمی داشتند. اوصادات تولیدات کشور را با خارج رونق داد و طبقه تجار دلال تقویت گردید، اما امکان زمینه رشد بورژوازی ملی مترقی نهایت محدود بوده و مردم مستهلک کشور شدیداً تحت فشار قرار داشتند. دست تجار هندی وابسته استعمارگران انگلیس در کشور باز بود؛ با آنکه امیران تجار دلال داخلی حمایت مینمود لکن این طبقه تحت فشار محصولات گمرکات داخلی و تعرفه های سنگین قرار داشتند.

عبدالرحمن خان قیامهای ولایات مختلف کشور را که از لحاظ سیاست یا مالیات و یا بشکل عکس العمل بر ضد ستم و مظالم که از همان ابتدای پادشاهی او بوجود آمد از جمله: قیام قندهار، هرات میمنه، بلخ و هزاره جات را و وحشیانه و چنگیزوار سرکوب خونین نموده و هزاران نفر را در مناطق هزاره جات اسیر و برده نمود. شدت کشتار تجاوز، ستم، و تصاحب زنان و دختران و پسران بحیث کنیز و غلام و خرید و فروش آنان آنقدر وحشیانه بود که با داران انگلیسی امیران و "انتقاد" نمودند تا قدری درین زمینه میان روی نماید. امیران کله های شورشیان ضد نظام و استعمارگران انگلیس برای عبرت دیگران مناری ساخت. همچنان شرایط زندانها و اعمال مجازات و انواع شکنجه های ضد انسانی کابوس وحشتی از قرون وسطی بود. او باین شیوه فجیع و وحشیانه هدف داشت تا روح رشادت، دلیری و شهامت اکثریت مردم کشور را صدمه زده و روحیه آزادمنشی و سلحشوری و ضد استعماری را از آنها بزداید.

دوره حکومت امیر عبدالرحمن در ساحت فرهنگ و نشر مطبوعات سیاه ترین دوره در تاریخ کشور است. در زمان او یک مکتب باز نه شد و یک جریده منتشر نگردید و بجای آن مطبوعات و رسالات خرافی و اساطیری از هند برتانوی به پیمانۀ وسیع به کشور سرازیر میشد و نسل جوان کشور را به رجعتگرایی و قهقرا میکشاند؛ فالگیری و ترویج اوهام و خرافات رواج کامل داشت. در زمان او فقط همان فرهنگ فنودالی قرون وسطائی تبلیغ و ترویج میگردد. رساله های تحت عناوین تقویم الدین (که مقام پادشاه را بحیث اولامرو حاکم مطلق العنان) توجیه و تفسیر مینمود. پندنامه، "ترغیب جهاد" و "مرات العقول" که در آن با توجیحات مذهبی پرداخت سریع مالیات را تأکید و توصیه مینمود) با مرامیر تألیف گردیده و در بین مردم منتشر گردید. و کسانی را که باین ادعا مخالفت کردند به شمول ملایان و روحانیون به شدت سرکوب نمود. امیر مدعی بود که او از جانب خداوند به پادشاهی افغانستان برگزیده شده و حفاظت این کشور در برابر "دست اندازی کفار" و هرج و مرج داخلی بعهده

او گذاشته؛ بنابراین اختیاردار دتاهرکاری را که برای تأمین این اهداف لازم است اجرا و هیچ چیزی صلاحیت او را نمیتواند محدود سازد.

در آن زمان قشروشنفکر جامعه که در برابر استبداد و سلطه استعمار مبارزه میکرد نمایندگان مردم محسوب میشدند. این مبارزه با آنکه از بالا بود اما بگونه نهایت مخفی و غیر مرئی صورت میگرفت. سیاست سرکوب جنبشهای ملی ضد استعماری و آزادیخواهانه در صدر سیاستهای امیر قرار داشت. او در دوران حکمرانی اش صدها هزار نفر (بعبارتی سه صدهزار نفر) را بقتل رساند. امیر مدعی بود که هر "بدخواهی" نسبت به دولت او؛ خون و مال او با مرگ کتاب و غضب کردگار "برای امیر" حلال است. امیر حتی روحانیون و فئودالهای مخالف را معدوم کرده و فئودالها و روحانیون خادم همکاران صدیق او بودند.

دوره سلطنت امیر حبیب الله خان (۱۹۰۱ - ۱۹۱۹): درین دوره نخستین گروه مشروطه خواهان حرکت سراج الاخبار بود (نشر این نشریه بوسیله محمود طرزی صورت میگرفت) که بعد از دوسه سال بصورت حزب متشکل و دارای مرام مترقی بوجود آمد که در تاریخ فکری کشور آنرا "مشروطیت اول" مینامند. قشروشنفکر پایتخت در زمان حبیب الله خان به سه مرکز ارتباط داشتند: اول قشروشنفکر لیبرالهای دربار که خواهان ریفرم در داخل رژیم موجود بودند؛ دوم حزب "جمعیت سری ملی" و مرکز عمده روشنفکران دموکرات که علاوه بر ریفرم تبدیل رژیم مطلق العنانی را به رژیم دموکرات میخواستند، و همچنان تحصیل استقلال افغانستان، نشر تمدن و فرهنگ جدید از مرام آنها بود. مرکز آنها مکتب حبیبیه بود؛ این مکتب در سال ۱۹۰۲ تأسیس گردید و تا سال ۱۹۰۹ مرکز فعالیتهای سیاسی گردید، که معلمین و کارمندان مدرسه با تعدادی از روشنفکران خارج مکتب و هم عده از روشنفکران دربار حزب سیاسی سری بنام "جمعیت ملی سری" را تشکیل دادند. وعده از اینها برای رسیدن به هدف حتی ترور و کودتا را خواستار بودند. دسته سوم روشنفکران منفردی بودند که خارج از حلقه دربار و حلقه مکتب حبیبیه بودند. بعبارتی تعداد جوانان مشروطه خواه به سه صد نفر میرسید که جلسات کوچک جداگانه را تشکیل میدادند. که بالاخره پلان اقدامات عملی این حزب با خیانت عنصر و یاعنصری افشا و لست روشنفکران استقلال طلب و مشروطه خواه "جمعیت سری ملی" بدسترس امیر حبیب الله خان قرار داده شد، و در سال ۱۹۰۹ میلادی امیر سرکوب قاتلان را علیه جنبش استقلال طلبی و مشروطه خواهی کشور آغاز نمود. امیر حبیب الله چندین تن از اعضای این حزب را اعدام و یابه توپ پراند و باقی اعضای آنرا به حبسهای طولانی محکوم نمود. و باین ترتیب نخستین جنبش استقلال طلبی و مشروطه خواهی کشور برای مدتی خاموش گردید. بعد از سرکوب مشروطه خواهان روشنفکران باقیمانده بشکل حلقه های کوچک مخفی متشکل شدند و آثار مشروطه خواهان شرق را بیشتر از همه آثار ترکیه را مطالعه مینمودند.

امضای معاهده وطنفروشان امیر حبیب الله در سال ۱۹۰۵ و خون ریزی مشروطه خواهان و همچنان

جلوگیری از مبارزات مردم در مناطق سرحد آزاد در برابر استعمارگران بریتانیایی حس کینه و انتقام جوئی رانسبت به امیر عمیق نمود.

امیر حبیب الله در ابتدا سلطنت خود به رشد فرهنگ، تأسیس فابریکات، اصلاح وضع مالی و اداری کشور و نشر اخبار و جراید توجه نمود (این دوره آغاز ریفورمها و مقدمه دموکراسی با پیدایش اقتصاد سرمایه داری در کشورهای شرقی بود). او علاوه بر مکتب حبیبیه شش باب مکتب ابتدائی دیگر در نقاط مختلف شهر کابل تأسیس نمود؛ و ۲۶۹ شاگرد در مکتب حبیبیه و ۷۰۰ شاگرد در مکتب ابتدائی مشغول درس بودند، که بعداً این تعداد به ۱۵۲۴ نفر رسید؛ و تعداد معلمان ۵۵ نفر بود. یک دارالمعلمین ابتدائی بانصاب سه ساله مشتمل بر ۸۰ نفر وجود آمد؛ لکن در دیگر ولایات کشور هنوز از معارف جدید خبری نبود. در سال ۱۹۰۹ مکتب حریبه تأسیس گردید که در اواخر تعداد شاگردان آن به (۹۰۰) نفر رسید. امیر بعد از سرکوب مشروطه خواهان به رشد معارف و فرهنگ توجهی ننمود. و بطور کلی در تمام دوران سلطنت او محدود و اصلاحاتی در کشور انجام یافت؛ مدارس، جریده و کتابخانه های شخصی به پیمانه بسیار محدود در مرکز کشور بوجود آمد.

تحولی از بالا (قتل امیر حبیب الله خان): این حادثه تحولات عمیق سیاسی را در کشور در پی داشت؛ زیرا تقریباً در دوران چهل ساله سلطنت مطلق العنانی و استبدادی امیر عبدالرحمن و امیر حبیب الله و فشار سلطه استعمار انگلیس و ستم و استثمار فئودالان و کمپرادوران و عقب ماندگی فرهنگی و سیاسی قاطبه توده های خلق کشور شدیداً رنج میکشیدند؛ و حتی عده از لیبرالهای دربار سلطنت و قشربورژوازی ملی کشور ازین شرایط استبداد و سلطه استعمار ناراض بودند. در آن اوضاع و احوال شرایط عینی برای یک مبارزه ضداستبدادی و ضد امپریالیستی در کشور مهیا بود؛ لکن فقدان یک حزب سیاسی مترقی سبب گردید تا قشر ترقیخواه دربار در رأس آن امان الله خان که وارث سلطنت بود در رأس مبارزات مردم قرار گیرد.

دوره سلطنت امان الله خان (۱۹۱۹-۱۹۲۹): بعد از قتل حبیب الله خان (که سالها قبل پلان شده بود) امان الله خان به سلطنت رسید. او در اولین بیانیه اش به مردم اعلام نمود؛ که افغانستان باید مانند سایر قدرتهای مستقل جهان در داخل و خارج آزاد و مستقل باشد. او با مراعات از قانون تأکید نموده و وعده انجام اصلاحات را در کشور داد.

در زمان جنگ استقلال قاطبه مردم کشور مرام مشترک ملی داشتند؛ ولی بعد از حصول استقلال خط السیر طبقات از هم جدا گردید. قشر روشنفکر مترقی کشور تا به آخر به حمایت ازین دولت که آنرا نسبتاً مترقی میدانستند ادامه دادند.

امان الله خان در آغاز سلطنت خود با روشنفکران از در صمیمیت و همدردی وارد شد، تمام محبوسین سیاسی مشروطه خواه را از زندانهای پدرش آزاد ساخت، روشنفکران را در امور دولت شرکت داد و یاعده راجهت

تحصیلات عالی به خارج اعزام کرد (یا بعبارتی از اطراف شاه دور ساخته شدند)، تمام حلقه های سیاسی مخفی علنی گردید؛ ولی هنوز تشکیل احزاب قانونی نبود. این تشکیلات بشکل احزاب غیررسمی فعالیت مینمودند؛ از جمله "جوانان افغان" که مرام تند و جنبه دسته چپی داشت و جریده انتقادی ای را بنام "ستاره افغان" منتشر میکرد. اعضای این حلقه در زمان پادشاهی نادرخان اعدام و یا بعرضه های طولانی بزندان افتادند و یا تبعید شدند. اعضای حلقه سیاسی دیگری نیز به حبسهای طولانی محکوم شدند؛ این حلقه ها در تنویر افکار جوانان مساعی زیاد بخرج دادند و هم در قضایای عمده سیاسی کشور مداخله مینمودند.

معارف و فرهنگ در دوره امان الله خان: بعد از حصول استقلال کشور طبق ماده (۶۸) نخستین قانون اساسی افغانستان تحصیل معارف تا درجه ابتدائی اجباری شد؛ و در مرکز کابل بعلاوه لیسه حبیبیه لیسه های امان و امانی تأسیس و توسط پروفیسور فرانسیس، جرمنی و استادان داخلی تدریس میگردد. مکاتب رشدیه غازی، رشدیه استقلال، تلگراف، رسامی، نجاری، السنه زراعت، دارالعلوم عربی، رشدیه مستورات، رشدیه جلال آباد، زراعت و رشدیه قندهار، رشدیه و دارالمعلمین هرات، رشدیه مزار شریف و قطغن. مکتب پولیس، موزیک، قالین بافی، ارکتکت، تدبیر منزل، مکتب طبیه مستورات و بیشتر از (۲۲۲) باب مکتب ابتدائی در تمام ولایات کشور افتتاح گردید. و تعداد شاگردان مکاتب ابتدائی تا سال ۱۹۲۷ به (۵۱) هزار نفر رسید در لیسه ها و مکاتب رشدیه و مسلکی سه هزار شاگرد تحصیل میکردند (غیر از مکتب نظامی)، مطبعه معارف تأسیس شد، چند صد نفر معلمین افغان در ممالک اتحاد شوروی، جرمنی، فرانسه، ایتالیا و ترکیه بحساب وزارت معارف مشغول تحصیل گردیدند. یکسال بعد یکعده دختران بغرض تحصیل در ترکیه اعزام شدند. بعد از وزارت حربیه و وزارت دربار؛ بودجه وزارت معارف مقام سوم را داشت. تعلیم و تربیت از نظرات نظام در فضای آزاد عملی میگردد و تهدید و سرکوبی از نظر سیاسی وجود نداشت. دو کتابخانه بزرگ در کابل تأسیس شد، سینما و تئاتر دایر گردید، ۱۲ جریده و مجله به مصرف دولت در مرکز و ولایات منتشر میشد. طبق ماده (۱۱) قانون اساسی زمینه نشرات آزاد ملی آماده شده بود؛ مطبوعات در اخبار داخلی آزاد بود، و بعداً جراید دیگری از قبیل "انیس" و "نسیم سحر" به نشرات آغاز نمودند، و بعد جریده "نوروز" ماهانه دوبار منتشر میگردد.

امان الله خان با طرح و پیاده کردن ریفورمها به تشویق و رشد صنایع و مؤسسات تجارته پرداخت؛ این مرحله آغاز نفوذ سرمایه اروپا در کشور بود، و در سطح تجارت سرمایه اروپا نفوذ داشت که مانع رشد و انکشاف صنایع داخلی میگردد. شاه در ابتدا آزما ممداری اش با وجود مساعدت شرایط سیاسی و اجتماعی در داخل کشور (با موجودیت منابع طبیعی غنی کشور و حمایت و پشتیبانی اکثریت ملت) او بیشتر به انجام ریفورمهای مطابق به خواست طبقاتی خودش می اندیشید؛ تا انجام اصلاحات اساسی و ایجاد صنایع زیربنائی و رشد بورژوازی صنعتی ملی تا زمینه را برای استقلال اقتصادی کشور آماده نموده و طبقه کارگر صنعتی مدرن را پرورش میداد.

همچنان مساعدت شرایط در سطح بین المللی خاصاً حمایت کشورشوراها در همسایگی ما. امان الله خان در اخیر سلطنتش بفرایجاد صنایع سنگین واستخراج معادن وتأسيس راه آهن درکشور افتاد که دیگر توطئه های ارتجاعی وامپریالیستی این مجال را از او رفته بود. چنانچه در سال ۱۹۲۴ ريفورمهای اوبه مخالفت ارتجاعی واغتشاش مواجه گردید که شاه در آن زمان بعقب نشینیهای متوسل گردید. طوریکه در اواخر سلطنت امان الله جریان واقعیتهانشان داد (خصوصاً جریان لوی جرگه سال ۱۹۲۸ در پغمان) که شاه برای هیچ نماینده اجازه نداد که از سوء اداره وزراء وحکام کشور بنام مردم حرفی بمیان آورد؛ واضح گردید که اداره دولت بشکل يك حکومت مطلق العنان درآمده بود. اختلال دستگاه اداری وفساد مامورین عالیرتبه، ازدیاد فشارهای همه جانبه بالای توده های خلق واوجگیری نارضائیتی آنها از روش حکام دولت وفاصله گرفتن شاه از عناصر (روشنفکر، وطنپرست وترقیخواه) بوضوح آشکار بود. باآنکه شاه در ابتدای سلطنت اش شخص ترقیخواه واستقلال طلبی بود؛ اما تغییرات فکری بعدی اوناشی از ماهیت وخصلت طبقاتی اوبود که نمیشد بیش از آن از وی توقع نمود. روشنفکران دردوران زمامداری امان الله خان در ابتدا اکثر آرژیم اورانستارژیم ایده آل خود دانسته وکمتر بفرکتعمیق وتکامل مبارزه در جهت تحقق آرمانهای توده های خلق کشور گردیدند، وبیشتر مبارزه را از دید طبقاتی وقشری خودشان به پیش میبردند. در حالیکه در اوضاع آنزمان که از نظر شرایط داخلی سلطه استعمار بامبارزات مسلحانه توده های خلق از کشور چیده شده بود، استبداد واختناق ظاهراً اعمال نمیگردید وزمینة مبارزات مترقی مردمی میسر بود. در سطح بین المللی (خصوصاً در همسایگی ما) تحولات بزرگ انقلابی با پیروزی انقلاب اکتوبر وتأسيس کشورشوراها (حامی مبارزات انقلابی توده های خلق وجنشهای انقلابی مردمی) بمیان آمده بود. اما با در نظر داشت واقعیتهای فوق عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی وفرهنگی رانیز باید مدنظر قرار داد که مانع از رشد وتکامل اندیشه های پرولتری وایجاد حزب انقلابی پرولتری در کشور گردیده بود؛ از جمله سلطه طولانی استعمار انگلیس (از سال ۱۸۳۹ - ۱۹۱۹) که کشور بوسیله شاهان مطلق العنان ومستبداداره میشد. خلقهای کشور تحت ستم واستثمار چندلایه نظام فئودالی عذاب میکشیدند، جلوکمترین زمینه رشد فرهنگ وتمدن عمدا گرفته میشد، خلق کشور در تاریکی جهل و بی فرهنگی نگهداشته شد، از ترقی اقتصادی خبری نبود، مبارزات ضداستبدادی و استقلال طلبانه مردم وحشیانه سرکوب میگرددید، کوچکترین حرکت مترقی وآزادیخواهانه روشنفکران (که آنهم از نظر تعداد بسیار محدود و بودند) با اعدام، به دهن توپ پراندن وحبسهای طولانی با شکنجه های قرون وسطائی سرکوب میگرددید. بورژوازی ملی مترقی صنعتی هرگز زمینه رشد وتکامل نیافت تا طبقه کارگر مدرن بوجود آید. برای چندین دهه کشور بادنیای خارج ارتباط نداشت؛ حتی ترویج علوم وفرهنگ بورژوازی در کشور به پیمانه محدود در دهه اول قرن حاضر میلادی صورت گرفت. عقب ماندگی فرهنگی مانند دیگر زمینه هابسیار شدید بود؛ از آنرو اندیشه

های مترقی پرولتری نتوانست درکشور رشد و تکامل نماید. با آنکه در تمام عرصه های طولانی خلقها و زحمتکشانشان کشور تحت سخت ترین شرایط ستم و استثمار فئودالی، کمپرادوری و استعماری قرار داشتند و در همه دوران شرایط عینی درکشور آماده بود و چندین بار قیامها و شورشهای خودجوش ضد استبدادی و ضد استعماری توده های خلق بوسیله شاهان دست نشانده استعمار بخون کشیده شد.

همچنان در شرایط قبل از سال ۱۸۳۹ کشور سالهای طولانی عرصه جنگهای داخلی بین شهزادگان فئودال بود و کشور بصورت ملوک الطوائفی اداره میشد؛ که از یکطرف مجالی برای انکشاف و ترقی اقتصاد و فرهنگ بوجود نیامد و از جانب دیگر طبقات حاکمه فئودال عمداً از رشد فرهنگی و سیاسی توده های خلق جلوگیری مینمودند. وسعی میکردند تا کشور را در همان شرایط عقب ماندگی اقتصادی و فرهنگی نگهدارند. همین عقبماندگی اقتصادی جامعه و سطح نازل فرهنگی توده های مردم و عدم موجودیت یک تشکیل انقلابی مردمی (حتی در شرایط سلطنت امان الله) که میتواند اندیشه های انقلابی پرولتری را در بین توده های خلق ترویج نموده و سطح آگاهی آنها را ارتقاء دهد. تا در شرایطی که رژیم در برابر توطئه امپریالیسم و ارتجاع از خود ضعف نشان داد، روشنفکران انقلابی مردمی این آمادگی را میداشتند تا توده های مردم را بسیج کرده و مبارزات آنها را علیه توطئه های ارتجاع و امپریالیسم رهبری نموده و این مبارزه را تا طرد سلطه کامل فئودالیسم، کمپرادوریسم و امپریالیسم و تشکیل دولت دموکراتیک مردمی به پیش میبردند. طوریکه واقعتهای عینی آنزمان نشان میداد؛ در آن شرایط با وجود آنکه شاه از مردم فاصله گرفته بود ولی توده های خلق کشور در طرد توطئه های ارتجاعی و امپریالیستی با تمام نیرو حاضر بودند تا برای سرکوب ارتجاع و دفاع از استقلال کشور با امان الله خان همکاری نمایند. با آنهم او بنا بر ماهیت و خصلت طبقاتی اش حاضر نه شد تا در کنار مردم به مقاومت ادامه دهد. که این عمل او در آن شرایط حساس که یکبار دیگر استقلال کشور در معرض خطر قرار گرفته بود سبب گردید تا دوباره ارتجاع سیاه و امپریالیسم برکشور ماسلط گردد.

بعد از سقوط دولت امان الله خان بوسیله ارتجاع و امپریالیسم و گذشت دوران چند ماهه حکومت ارتجاعی دست نشانده حبیب الله کلکانی (بچه سقا)؛ استعمارگران انگلیس طبق پلان و اهداف شوم شان فرد مطلوب خود (نادرخان) را بقدرت رساندند.

دوره سلطنت نادرخان و خانواده اش: نادرخان در سال ۱۲۰۸ شمسی به پادشاهی رسید؛ اولین اقدام ارتجاعی او در زمینه علم و فرهنگ ممنوع قرارداد تحصیل دختران بود؛ تعلیم پسران را در کابل و چند شهر بزرگ محدود ساخت. اورعایت "حجاب" اجباری زنان را یکی از فقرات اساسی خط مشی خود اعلان نموده و امان الله خان را بهمین دلیل نیز مورد نکوهش قرارداد. او فکر میکرد که توسعه و ترقی معارف ملی دشمن درجه یک حکومت مستبد و وابسته استعمار است. انجمن نسوان کابل و جرید "ارشاد

النسوان" رامسدود نمود، محصلین افغانی را از کشور ترکیه اجباراً رجعت داد، وعده از آنها را بعد از مراجعت زندانی نمود. در کابل متعلمین صنوف عالی لیسسه های امان، امانی و حبیبیه را از ادامه تحصیل بازداشت. همچنان در تمام کشور مکاتب متوسط و ثانوی رامسدود نموده و چند باب مکتب را در کابل تحت اداره نظامی در برابر چشم خارجیها باز نگهداشت.

در مکاتب هیچ متعلمی حق نداشت از سیاست حرفی بمیان آورد. نادرخان آنقدر ساحه معارف را محدود نمود که در طول چهار سال سلطنت او تعداد شاگردان معارف (مفلوج و شرم آوارو) فقط ۴۵۹۱ نفر بود با ۱۶۵ نفر معلم. در حالیکه در سال اخیر سلطنت امان الله خان تعداد شاگردان ذکور و اناث مکاتب رسمی کشور هشتاد و سه هزار نفر بود.

نادرخان در سال (۱۲۱۱) تنهادرهفت ولایت کشورهفت باب مکتب ابتدائی را گشود. در دوران سلطنت او مجموع مکاتب ابتدائی در تمام کشور بشمول پایتخت از ۲۷ باب تجاوز نمیگردد (دریک کشور تقریباً ۱۵ میلیون نفوسی در آنزمان).

قبل از پادشاهی او تنها در ترکیه (۲۰۵) نفر محصل افغانی بشمول ده نفر دختر مشغول تحصیل بودند. او در آخرین سال پادشاهی آن فاکولته طب کابل را تأسیس نمود و هم باب مکتب قابلیت در دوران صدارت هاشم خان بشکل یک متوسطه دخترانه افتتاح گردید.

دولت مطابع آزاد انفرادی را از قبیل مطابع انیس و رفیق مسدود نمود. همچنان از طریق گمرکات ورود ماشینهای تایپ را کنترل مینمود، سانسور بسیار شدید در مطبوعات اعمال میگردد، هیچ کس حق نداشت از تقایص امور اجتماعی و یا از سیاست خصمانه دولت انگلیس سخن بگوید؛ و همچنان ذکر نام امان الله خان و بیانام انقلاب اجتماعی بمنزله جرم و جنایت بود.

در شرایط استبداد، اختناق، شکنجه و زندان قرون وسطائی زمان نادرخان روشنفکران را یارای لب گشودن نبود؛ و گروه کوچکی مرکب از اقاشار متوسط شهری، قسماً تجار خرده پا و قشر پائین جامعه شهری وجود داشت که مجازات دهن توپ، تفنگ و برچه و زندانهای هولناک جرأت اظهار نظر را از آنها سلب نموده بود.

در دایره قشر روشنفکران گروه های مختلفی موجود بود؛ بعضی لیبرالهای ریفورم طلب و برخی وطن پرستان ترقیخواه مخالف سیاست داخلی و خارجی دولت و ضد استبداد و استعمار بودند، اما اکثر آنها فاقد بینش علمی بودند و آنها فقط در ساحه احساس و سکوت مانده بودند.

بعد از استقرار سلطنت نادرشاه و تطبیق برنامه های خطرناک او؛ باز هم قشر روشنفکر در داخل و خارج کشور به مبارزه ادامه داده و درین راه سرگذاشتند. زیرا روشنفکران در مقابل رژیم که با دیواری از شبکه جاسوسی وسیع زندانهای هولناک احاطه شده بود؛ روشنفکران بشکل انفرادی و یا حلقه های کوچکی مبارزه

میکردند، این مبارزه در آنوقت نه تنها در برابر یک رژیم سلطنتی مستبد بود؛ بلکه در واقع بر ضد قدرت استعماری امپراطوری بریتانیا و دستگاه جاسوسی او بود که آنهارا بیاخ و خون نشانده بود. هیچ فرد روشنفکری از افغانستان نبود که تحت مراقبت شدید قرار نگرفته باشد. چنانچه تمام روشنفکرانی که در مالک خارج زندگی میکردند تحت مراقبت جدی بودند.

در حقیقت این جنگی بود که استعمار و اجیران آن بمقابل مردم افغانستان و روشنفکران آن اعلان کرده بودند؛ این تنها جنگ سیاسی و بینظامی نبود، بلکه جنگ روانی، اقتصادی و ایدئولوژیک هم بود. برای شکستن مقاومت طرف از تمام شیوه ها و وسایل چون؛ مراقبت، تهدید، حبس، شکنجه، اعدام، امحای خاندان، تلقین، تجرید، تخویف، تطمیع، تحریف و تفتیش. اتهام، بدنام و گننام کردن و دردعاوی ناحق پیچیدن. و همچنان تشویق به عیاشی، دلاسا و کمک نمودن و بلاخره در منفعت شریک ساختن و غیره طرق استفاده های ناجایز مینمودند. مایحصل این جنگ این بود که در افغانستان ریشه وطنپرستان حقیقی و احساس وطنپرستی و ضدیت با استعمار از بیخ و بن کشیده شود.

بهمین سلسله بعد از قتل نادرخان در (۲۶) ماه عقرب سال ۱۳۱۲ ده ها روشنفکر در سیاه چالها و زندانهای مخوف انداخته شده و تحت انواع شکنجه های شنیع غیر انسانی قرار گرفتند و یا اعدام شدند. خانواده نادرخان بعد از این واقعه تمام روشنفکران مبارز افغانستان را در زندانها انداختند و یا در تبعیدگاههای منزوی و خاموش اعزام نمودند. فرد فرد باقیمانده آنها را تحت مراقبت پولیسی قراردادند و باین صورت زمینه مبارزه ملی و مترقی برای تقریباً ۱۵ سال دیگر تخریب گردید.

در دوران سلطنت نادرخان و اولاده او با آنکه فضای استبداد و اختناق در کشور حاکم بود اما مبارزات سیاسی بر ضد ارتجاع رژیم فئودالی باشکال مخفی گوناگون در داخل و خارج کشو ادامه یافت. طبقه متوسط و قشر روشنفکران مبارز بر ضد نظام فئودال کمپرادوریه مبارزه ادامه دادند. در جریان جنگ جهانی دوم بحران اقتصادی که نتیجه آن خرابی وضع اقتصادی، قلت مواد غذایی و صعود نرخها در کشور بود؛ شدت فقر و بیچارگی و شرایط اختناق و ظلم و ستم رژیم توده های خلق را به نقطه انفجار رسانده بود. همچنان تغییر اوضاع بین المللی از جمله: تقویت کشورشوراها و بوجود آمدن بلوکی از کشورهای دموکراتیک توده ای در اروپای شرقی، اوج جنبشهای رهائیبخش ملی در جنوب شرق آسیا و پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک در ویتنام شمالی، تقویت و توسعه جنبشهای پرولتری، آزادی روزافزون کشورهای مستعمره، اوج جنبشهای ملی دموکراتیک و آزادی خواهانه و تضعیف قدرتهای استعماری به شمول دولت انگلیس (که حامی درجه یک خاندان نادرخان در قدرت بود) عواملی بودند که رژیم استبدادی سلطنت مجبور گردید تا قدری پیچ و مهره هارا سست نموده و فشار اختناق، سرکوب و ستم را تخفیف دهد. و باین ترتیب اعلان "دموکراسی" نمود؛ و این

تحول مصادف بود به دوران صدارت شاه محمودخان کاکای ظاهرشاه درسال ۱۲۲۵ شمسی. درین دوره جراید غیردولتی به نشریات آغاز نمودند و چند حزب سیاسی نیز ایجاد گردید و اتحادیه محصلین بوجود آمد.

۱- حزب ویش زلمیان: این حزب درسال ۱۲۲۶ بوجود آمد و ارگان نشراتی آن ابتدا جریده "انگار" و بعد از توقیف آن جریده "ولس" بجای آن منتشر شد.

مرامنامه این حزب: تنویر افکار و تعمیم معارف، مجادله با ظلم و خیانت، اصلاح عادات سیئه و خرافات، همراهی حق و حقانیت و ایجاد وحدت ملی. این حزب با این برنامه وارد فعالیت‌های سیاسی گردید و در دوره هفتم شورا یک فرکسیون دوفره حزبی داشت. این دو نماینده در صف مخالفین دولت (جبه متحد شورا) قرار گرفتند و در دوره هشتم شورا حکومت اجازه انتخاب به نماینده این حزب نداد و نیز عده از رهبران حزب را بزندان انداخت.

۲- حزب دولتی "دموکرات ملی": این حزب که برای عوام فریبی بظاهر این نام رابه خود انتخاب کرده بود و از طرف سردار داندو، عبدالمجید زابلی (سرمایه دار و تاجر بزرگ و وزیر اقتصاد وقت)، سردار فیض محمدخان زکریا و وزیر معارف و غیره مامورین عالی رتبه و اعیان دربار اداره میشد. و در مرتبه پائین چند نفر روشنفکر سازشکار نیز در آن شامل بودند؛ البته مرام آن بحیث یک حزب دولتی از ماهیت طبقاتی آن مایه میگرفت.

۳- حزب وطن: در ۱۶ جدی سال ۱۲۲۹ تأسیس شد و چون قانون احزاب وجود نداشت؛ طبق تعامل آنوقت درخواست تشکیل حزب بامرامنامه آن کتباً نزد صدر اعظم و پادشاه تقدیم میشد. مؤسسين حزب میرغلام محمد غبار، سرور جويا، میر محمد صدیق فرهنگ، براتعلی تاج، عبدالحی عزیز نورالحق هیرمندی و فتح محمد میرزا بودند.

مرامنامه حزب وطن:

— حفظ تمامیت خاک و استقلال افغانستان

— تعمیم اصول دموکراسی در کلیه شئون اجتماعی مملکت

— تقویه وحدت ملی افغانستان

— صرف مساعی در ترقی معارف عمومی و اقتصاد عمومی

— تأمین عدالت اجتماعی و وقایه حقوق و منافع عامه

— رفع مفاسد اجتماعی

— احترام و پیاپندی به صلح و سلم عمومی جهان

ارگان نشراتی حزب جریده "وطن" بود که بعد از نشر قانون مطبوعات در ماه حمل سال (۱۲۳۰) به صاحب

امتیازی (میرغلام محمدغبار) تأسیس گردیده هفته وار نشر می‌شد. حکومت این جریده را در زمستان ۱۳۲۰ مصادره و توقیف نموده و رهبران آنرا به "خارج پرستی" متهم و تبلیغ نمود. دولت اعضای فعال حزب وطن را بزندان انداخت که اکثر آدورانهای طولانی زندان را سپری کردند، و همچنان عده بعد از زندان به تبعیدگاهها فرستاده شدند؛ و بعداً در سال (۱۳۲۵) دأودخان رسماً امر انحلال حزب وطن را صادر نمود. اعضای حزب وطن را اکثراً تعلقات قشرفوقانی طبقه متوسط، عده از مامورین نسبتاً بلندرتبه دولت و فردیا افرادی هم از تعلقات فامیلی سلطنت تشکیل میدادند.

۴؛ حزب خلق: این حزب در سال ۱۳۲۹ تأسیس گردیده و دو کتور عبدالرحمن (محمودی) رئیس حزب بود؛ اودراتخابات بلدیة در سال ۱۳۲۷ برای اولین بار وارد صحنه سیاست گردید؛ بعد از یکدوره زندان رها و در دوره هفتم شورا بحیث وکیل از طرف شهریان کابل انتخاب شد. ارگان نشراتی حزب جریده "ندای خلق" بود؛ که در ماه جوزای سال (۱۳۳۰) تأسیس و در ماه اسد همان سال توقیف گردید.

مراومه حزب خلق:

۱؛ حزب خلق يك حزب ملی است که بر اساسات معلومه دموکراسی بنا یافته است.

۲؛ تبلیغ و تفهیم دین مبین اسلام را بخلق، و اصلاح اعمال را با اساس اسلام یگانه عامل کامیابی و پیشرفت خود میداند.

۳؛ چون حزب خلق يك حزب دموکراسی حقیقی است فلذا برای تأمین غایه حقیقی دموکراسی یعنی حکومت خلق، توسط خلق و برای خلق مبارزه میکند.

۴؛ حزب خلق اساس حکومت را متکی بر اصولات دموکراسی مستند بر یک شورای اساسی و آزاد و محترم و انتخابات آزاد، تأمین تعادل اساسی در بین قوای ثلاثه دانسته و برای نیل باین آرزوی مقدس و مشروع سعی میکند.

۵؛ تأمین عدالت اجتماعی در حقوق و محاکم، رفع مظالم از خلق، تأمین يك حیات اجتماعی مأمون و مصئون، نشر معارف عمومی، تأمین يك حیات صحی اساسی، تأمین آزادی فکرو بیان و نشرات، تولید عدالت اجتماعی در کار و ارتقای حقوق سیاسی از وظایف اساسی و اولیة حزب است.

۶؛ حزب خلق تمام وظایف اجتماعی خویش را که در ماده پنجم متذکر است بانشر قوانین اساسی دموکراسی و ناشی از افکار عمومی خلق تأمین کرده و لذا نشر، ایزاد، تعدیل و اصلاح قوانین و تأمین عدالت اجتماعی و مساوات قانونی و سیاسی را توسط قانون از وظایف مهمه خود می‌شمارد.

۷؛ فداکاری در راه حفظ تمامیت خاک و ناموس وطن فرض اولیة حزب خلق بوده، با تمام عواملی که این هدف مقدس را تهدید کند، مبارزه و جان نثاری را فرض خود می‌شمارد.

۸- حزب وحدت ملی را اساس فرایض خود قراردادده ولذا تمام افرادی را که در حدود سیاسی افغانستان زیست مینمایند بلا تفریق زبان، نژاد و رنگ و پوست همه را یک وجود واحد شناخته و در مقابل قانون دارای حق مساوی دانسته و هرگونه امتیازخواهی و تفرق جوئی را منافی عدالت اجتماعی و اساسات دموکراسی میدانند.

۹- حزب خلق کاررایگانه عامل سعادت دانسته، بیکاری را ننگ و عار شمرده و لذا برای تولید دستگاہای کار در سر تا سر مملکت، رهنمائی خلق بکار توسط تعلیم و تربیه عصری، تأمین عدالت اجتماعی در کار، حقوق کارگر، رفع اسارت و استثمار در ساحه کار، تأمین حقوق کارگر در زمان کاروبیکاری و تضمینات اجتماعی در کار را توسط قانون فرض خود دانسته، و پیشرفت در کار و اخذ مقام را مربوط به هیچنوع امتیاز شخصیت و قومیت ندانسته، بلکه فقط و فقط مهارت و فداکاری و استعداد در کار را اساس پیشرفت و احراز مقامات مناسب قبول میکند.

۱۰- حزب خلق برخلاف تأمین منافع فردی، دفاع از حقوق فرد و آزادی فردی نبوده، ولی کسانی را که بنام دفاع از حقوق و آزادی فردی بصورت غیر مشروع فعالیت نموده، سعادت فرد و جمعیت را تهدید مینمایند منفعت جوشناخته و با اساس قوانین دموکراسی با آنها مبارزه و معامله مینماید.

۱۱- کسانی که با اعمال و رفتار نامشروع کسب مال و جاه کرده آنرا وسیله تحکم بر خلق سازد و عمدتاً برخلاف مصالح عمومی کار کند، خائن ملی شناخته و تأمین عدالت اجتماعی و استرداد حق را درین موارد، حزب خلق فرض اساسی خود می‌شناسد.

۱۲- حزب خلق وفاداری خویش را با اساسات دموکراسی و مشروطیت شاهی اسلامی، از فرایض خود دانسته ولذا تأمین تعادل حقیقی را در بین قوای ثلاثه، باتقنین و روشن ساختن حدود حقوقی را در اجتماع و تشریح وظایف دولت و ملت را وجیبه خود می‌شمارد.

۱۳- اصلاح و تعدیل امور اجتماعی، تأمین عدالت اجتماعی در تطبیق قوانین، عدم قایل شدن به هیچگونه امتیازات در امور اجتماعی، اصلاح جریان امور بِنفع خلق از وجایب اولی حزب است.

۱۴- آزادی در فعالیت‌های اجتماعی، اساس و فرض اولیه حزب بوده ولذا آزادی تجارت و کسب صنایع و اتخاذ مسلك را در هر رشته اساس دموکراسی قبول نموده و مبارزه با هرگونه انحصارات شخصی و فردی که منافع خلق را تهدید میکند، فرض اولی حزب است.

۱۵- حفظ روابط حسنه با همسایگان (تاجائیکه محل حقوق و آزادی و ناموس ملی نباشد)، اطاعت بقوانین عامه بین المللی، تأمین و اطاعت اساسات اولیه حقوق بشر تاجائیکه با قوانین دین مبین اسلام مخالف نباشد، و همکاری در راه صلح و سلم عمومی را حزب خلق از فرایض اولیه خود شمرده و از هرگونه همکاری درین

راه دریغ نخواهد نمود.

۱۶؛ تأمین آزادی و حقوق طبیعی بشر یعنی مصئونیت حیات، مسکن، مراودات، آزادی فکر و بیان و نشرات و آزادی در فعالیتهای اجتماعی را اصل حقیقی و فطری حساب نموده و لذا هرگونه تجاوز را باین حقوق فطری و طبیعی بشر، استبداد و تجاوز شمرده و مبارزه با هرگونه استبداد رأی و عمل را فرض اولیه و اساس فعالیت حزبی حساب میکند.

ماده (۲۲): اصلاح، تعدیل، حذف و یا ایزاد مواد بمرامنامهٔ هذا، بکثرت آرای مجلس عمومی حزب مربوط است (ولی هیچ ماده که منافی حقوق و آزادی عامه و یا وحدت ملی و یا خلاف دیانت اسلام، و تهدید بحدود سیاسی افغانستان باشد طرح و قبول شده نمیتواند). اعضای حزب خلق از نظر تعلقات طبقاتی از قشر پائین طبقه متوسط، اقشار رنجبر و پیشه ور، مامورین پائین رتبه و محصلین فاکولته ها (عموماً از اقشار پائین و متوسط الحال بودند).

۵- حزب سری اتحاد: مؤسسین این حزب خواجه نعیم خان کابلی و رهبر مذهبی (سید اسمعیل بلخی) بودند، او روحانی وطن پرستی بود؛ مرام آنها از بین بردن سلطنت بوسیله ترور و یا کدوتا و آماده کردن شرایط برای تشکیل دولت جمهوری بود. مرام و اقدامات این حلقه با تخریب و یکی از اعضای مرکزی آن بدولت افشا و هر (۱۱) نفر عضو مرکزی آن دستگیر و زندانی شدند؛ و تا سال ۱۳۴۳ برای مدت (۱۵) سال با تحمل شکنجه های غیر انسانی در زندان ماندند.

۶- اتحادیه محصلین: این اتحادیه در سال ۱۳۲۹ تشکیل گردید، و این اولین اتحادیه محصلین در افغانستان بود و تمام متعلمین صنوف عالی لیسه های کابل از این اتحادیه حمایت میکردند، و عموم روشنفکران مبارز و حلقه های سیاسی و معلمین طرفدار ایشان بودند. اتحادیه برنامه و کمیته های مرکزی و ارتباط داشت. در اوایل ایجاد اتحادیه از جانب لیبرالهای دست راستی و فرزندان طبقات حاکمه اشغال گردید، و سعی کردند تا برنامه اتحادیه را از روح و محتوای سیاسی عاری نمایند که بعدها برخلاف منافع آنها فعالیتهای اتحادیه چرخش نموده و بزودی کمیته اجرائیه اتحادیه به دو جناح چپ و راست تقسیم گردید. درین اتحادیه دو نفر از افراد دائودخان بنام حسن شرق و ببرک نیز شامل بودند.

اتحادیه در فعالیتهایش مجالسی تشکیل میکرد، کنفرانسها و ایرمینمود و درامه های انتقادی و انتباهی بشکل یک مبارزه طبقاتی تمثیل مینمود، و این شیوه های مبارزه در روح جوانان تأثیرات خوبی بجامی گذاشت. عمر این اتحادیه کوتاه بود؛ و بعد از هفت ماه از تشکیل آن اکثریت اعضای مرکزی آن زندانی، تبعید و یا از فاکولته اخراج شدند.

مبارزات پارلمانی در دورهٔ هفتم شور (سال ۱۳۲۸-۱۳۳۰): تعدادی از روشنفکران شهر کابل و ولایات

کشوردین انتخابات حصه گرفته وکاندیدای خودرااعلان نمودند؛ وهمچنان عدۀ از روشنفکران مبارزواردیپارلمان شدندازجمله ازحزب خلق دوکتورعبدالرحمن (محمودی)، خال محمد(خسته) و نورعلیخان(مظلوم یار). ازحزب وطن؛ میرغلام محمد(غبار)، سیدمحمدخان (دهقان کشمی)، سخی امین خان دوشی ومحمد طاهرخان(غزنوی)، ازحزب ویش زلمیان:گل پاچاخان(الفت) ونورمحمد(پنجوائی). و سیداسمعیل خان وکیل سرخ پارسا ازحزب سری اتحاد. باین صورت (۱۷۱) نفر وکلای شورا مرکب ازسه دسته: روشنفکران مبارزومخالف دولت، گماشتگان دولت و اشخاص بیطرف تکمیل شد. روی همرفته وکلا ازطبقات ملاکین وتجار بزرگ، عدۀ ازروحانیون، روشنفکران طبقات متوسط وخورده مالک، مامورین سابقه ومتنفذین محلی تشکیل میشدند.

روشنفکران مبارزدرداخل شورادرابتداً تاحدودی توانستنددربرابرمداخلات ودست اندازیهای شاه و صدراعظم مقاومت از خود نشان دهند؛ و دررایگیریهای شورا تنها به نماینده حزب ویش زلمیان رأی دادند که معین دوم شورا انتخاب شد. همچنان هنگام ایفای رسم سوگند از ذکر نام حکومت خود داری کرده و فقط سوگند وفاداری نسبت به "مملکت وملت" برداشتند. این دسته روشنفکران درابتداتوانستنددرداخل شوراباجلب آراءعناصرنستأروشن بین درکمیسونهای مختلف شورا درتصاویب و فیصله ها دربعضی مسایل روبنائی تامدتی جلوخودسریها ومطلق العنانیهای دولت وحکومت را گرفته و درین زمینه ها نقش مثبتی را ایفاء نمایند. ولی دولت توانست بوسیله اجیران و گماشتگان خود با استعمال زور، دسیسه و تهدید و تطمیع تصاویب نسبتاً مفید شورا را تخریب و مبارزین اپوزیسیون را در"جبهه متحدشورا" که مرکب از اشخاص مستقل وآزادونمایندگان مربوط به احزاب سیاسی بودندموردملات خصمانه قراردهد. گماشتگان دولت درداخل شورا نطقان دسته چپی را بباداتهام ودشنام میگرفتند؛ تا جائیکه یکنفر از وکلای طرفدار دولت با چاقو بجان دوکتورعبدالرحمن (محمودی) ومیرغلام محمد(غبار) حمله نمودویکنفردیگرازطرفداران شاه با چوکی برسرمیرغلام محمدغبارحمله ورگردید؛ وکار بجای کشیدکه جنگ تن به تن درداخل تالارشوراشروع شد. دولت جراید(ندای خلق، وطن و انگار) را مصادره وتوقیف نمودوتهدیدات همه جانبه دولت وسرکوب وکلای روشنفکر مبارز داخل شورا بطورهمه جانبه آغاز گردید.

دولت بعد ازختم دوره هفتم شورا دوکتورعبدالرحمن محمودی ومیرغلام محمد غباررا بزندان افکند؛ وعلیه سایروکلای روشنفکرسرکوب ودسایس گوناگون را شروع نمود.

همچنان یکسال قبل از شورای دوره هفتم درانتخابات بلدیة شهرکابل عدۀ از روشنفکران کاندیدوانتخاب شدند، وسخترانیهای آنها درمبارزات انتخاباتی برای باراول جنبشی را درشهرکابل بوجودآورد.

درانتخابات دوره هفتم شورا در سال (۱۳۲۱) دولت از کاندیدای روشنفکران دسته چپی ممانعت نمود؛ بدین ترتیب تظاهراتی از طرف ده ها هزار نفر از شهریان کابل و محصلین بجانبداری دوکتور عبدالرحمن (محمودی) و میرغلام محمد (غبار) در کاندیدای انتخاب شورابرگذاشته که بوسیله قوای پولیس و ژاندارم سرکوب گردید. دولت اعضای حزب خلق و وطن را دستگیر و زندانی نمود و باین ترتیب مبارزات دموکراتیک آنزمان سرکوب گردید. شخص دوکتور عبدالرحمن محمودی از سال (۱۳۲۱) تا (۱۳۴۰) در زندان خاندان نادرخان باقی ماند تا امراض مختلف او را از پافکند و آنگاه حکومت او را بخانه اش فرستاد. دوکتور عبدالرحمن (محمودی) بعد از دو ماه (ماه میزان سال ۱۳۴۰ شمسی) با تحمل آزار و شکنجه های جسمی و روحی زندان چشم از جهان پوشید. گرامی باد خاطر آن مرد مبارز و سایر مبارزینی که در راه استقلال، آزادی و دموکراسی جانهای خود را فدا کرده اند.

خاندان نادرخان "دموکراسی" "مؤقتی" و "تجربوی" خود را که در آن دوران تا حدودی زمینه مبارزه برای روشنفکران ملی و دموکرات بوجود آمده بود و هر روز روشنفکران وطن پرست و آزادیخواه مکاتب و فاکولته ها و اوقشارپائینی جامعه شهری بطرف آن کشیده میشدند) با سرکوب ارتجاعی و وحشیانه روشنفکران مترقی آنزمان و زندان، شکنجه و تبعید آنان واپس گرفت. شاه محمودخان در سال ۱۳۲۲ به مصلحت خاندانی و طبقاتی اش استعفاداد و سردار دائود پسر عم ظاهرشاه به صدارت رسید. در دوران صدارت دائودخان استبداد، اختناق و فاشیزم عریان خاندان نادرخان دوباره حکمفرما گردید؛ و سیاست سرکوب و زندان بر علیه آزادیخواهان دموکرات بوسیله دستگاه پولیس مخفی (ضبط احوالات) به شدت اعمال میشد؛ و باین ترتیب برای یکدهه دیگر مانند دوران شخص نادرخان و هاشم خان استبداد و اختناق در کشور بیداد میکرد.

در دوران صدارت سردار دائود رشد معارف بطی و تدریجی بود و بعد از صدارت او در سال ۱۳۴۲ با تراضی شرایط توسعه محدود پلانهای اقتصادی و "انکشافی" دولت و نیازمندیهای جامعه این روند مقداری تسریع گشت ولی هرگز توسعه معارف مانند دیگر زمینه ها متناسب با خواست و نیازمندیهای واقعی توده های خلق و جامعه صورت نیک گرفت. درین شرایط اندک توجهی هم به تأسیس مکاتب ابتدائی، متوسطه و دهاتی (سه صنفه) در محدود و لسوالیهای کشور گردید. در آنوقت اگر از انکشاف معارف در کشور صحبتی از جانب دولت بمیان می آمد، بدرجه اول و فیصدی خیلی زیاد در کابل بود و فیصدی کمی هم در مراکز ولایات، و در دهات که تقریباً هشتاد درصد نفوس کشور ساکن بودند از تعلیم و تربیه و سواد بی بهره بودند. حتی میزان تعلیم در مناطقی هم که تمرکز داشت از نظر کیفی در وضعیت بدی قرار داشت. که البته این رشد نهایت نا متولزن معارف در کشور مانند دیگر بخشها با اساس پالیسیهای خاص خاندان سلطنت مسئله بود که آنها هرگز قصد ترقی و تکامل اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خلق و کشور را نداشتند؛ همان بود که برای نیم قرن

خلق ما را در شرایط فقر و بدبختی و بی فرهنگی در تاریکی و جهل نگهداشتند.

بعد از تأسیس فاکولته طب در کابل در سال ۱۲۱۱ باقی بطور کلی در دوران این خاندان ده باب فاکولته در کابل تأسیس گردید، و در سال ۱۳۴۲ فاکولته طب ننگرهار افتتاح شد و در سال ۱۳۴۶ مرکز تعلیمات عالی پولی تخنیک در کابل ایجاد گردید، و باین ترتیب تقریباً (۹۰) فیصد تعلیمات در مرکز کشور متمرکز بود.

پلانهای "انکشافی" نیمبند دولت در ساحت اقتصاد نیز برفوق منافع، مرام و پالیسیهای خاندان نادرخان در رأس طبقه فئودال و کمپرادور به منصفه اجرا قرار میگرفت. خلاصه در تمام بخشها اهداف و منافع خاندانی و طبقاتی این فامیل یعنی منافع طبقات فئودال و کمپرادور در مرتبه اول مدنظر بوده منافع توده های خلق و ترقی متوازن کشور.

در دهه صدارت دائودخان که از یکطرف اختناق و استبدادی حد و حصر رژیم سلطنت بر روشنفکران دموکرات، وطنپرست و آزادیخواه اعمال میشد و امکان کوچکترین حرکت سیاسی مترقی در جامعه وجود نداشت، حتی زندگی افراد روشنبین جامعه نیز تحت مراقبت شدید پولیس مخفی (ضبط احوالات) قرار داشت و از جانب دیگر توده های خلق از شدت فقر، مریضی، بدبختی و فشار حکام دولت بستوه آمده بودند و کتله های عظیم دهقانان علاوه بر تحمل فشار رژیم استبدادی از ستم و استثمار فئودالان در اطراف و اکناف کشور در عذاب بودند؛ که این شرایط رژیم خود کامه سلطنت راتحت فشار قرارداد بود. بار دیگر رژیم سلطنت ظاهر شاه برای کم کردن فشار بر رژیم متوسل به حيله دموکراسی گردید. ولی این بار برخلاف سال ۱۳۲۵ "تاج دموکراسی" را بر سر عناصر فرمان بردار و سرسپرده خارج از خانواده سلطنتی نهاد و با تدوین و تصویب قانون اساسی سال (۱۳۴۳) دموکراسی قلبی ای را اعلان نمود، و یکعده قلم بدستان خدمتگذار سلطنت این دوره را بنام "دهه مشروطیت" و "عصر دموکراسی" در کشور تبلیغ نمودند. این دموکراسی بدون شک مهر طبقاتی خود را داشت و در یک کشور نیمه فئودالی و نیمه مستعمره حاکمیت مطلق از آن طبقات فئودال و کمپرادور در رأس آن خاندان سلطنت (ظاهر شاه) قرار داشت و باقی طبقات زحمتکش خلق، اقلیتهای ملی و مذهبی تحت ستم طبقاتی و ملی قرار داشتند و این دموکراسی فقط از آن طبقات حاکمه بود. گرچه در ماده سی و دوم قانون اساسی به حق مشروط تشکیل احزاب سیاسی (که هرگز به تصویب نرسید و بعمل در نیامد) اشاره شده بود (یعنی باید مناقض ارزشهای مندرج این قانون اساسی نباشد) و مسلماً که ارزشهای مندرج این قانون همانا تأمین منافع طبقات ارتجاعی جامعه بود و این دموکراسی هم از آن آنها.

با اعلان "دموکراسی" از طرف دولت بعد از سال (۱۳۴۳) مقداری تساهل و آزادی در فضای سیاسی کشور بوجود آمد و جریانات سیاسی مختلفی بفعالیت آغاز نمودند و چندین جریده غیر دولتی (تقریباً سی جریده) تا اخیر این دهه منتشر میگردید. عده ازین جراید متعلق به جریانات سیاسی مختلفی بودند که ناشر افکار و

اندیشه ها، اهداف و خط مشی های آنها بود از جمله: "جریده" خلق"، پرچم، شعله جاوید، افغان ملت، ملت، مساوات و صدای عوام. لکن نشریه های افغان، روزگار و ترجمان قسماً مواضع انتقادی در برابر اجراءات حکومت داشته و از همان "دموکراسی" اعطا شده از جانب دولت طرفداری مینمودند. نشریات کاروان، مردم، پیام وجدان، اتحاد ملی، هدف و جبهه ملی به گروه های مشخصی موسوم به "گروه های فشار" متعلق بودند؛ باین مفهوم که توسط گروه های خاصی از عمال دولت اداره شده و منحیث وسیله در خدمت اهداف دولت از جمله حمله بمخالفین رژیم قرار داشتند. باقی نشریه های دیگر در هر عرصه چه اقتصادی، علمی، کلتوری، ادبی، هنری و یاسیاسی که فعالیت نشراتی داشتند مسلماً که اهداف و مرام نشراتی آنها از دید طبقاتی و قشری مشخصی صورت میپذیرفت. از قرار معلوم در آن زمان این گونه نشرات نه تنها که خطری از طرف آنها برای دولت متصور نبود بلکه عده از آنها بطور آشکار برفع طبقات ارتجاعی (دولت) موضع میگرفتند و حتی عده هم بر ضد سیاست و ایدئولوژیهای مترقی و پرولتری مواضع خصمانه شانرا کتمان نمیکردند.

۱- حزب "دموکراتیک خلق": در سال (۱۳۴۴) بوجود آمد، ارگان نشراتی آن جریده "خلق" بود که بعداً به دو فرکسیون "خلق" و پرچم منقسم گردید. این هردو جناح از نظر ماهیت و اهداف ایدئولوژیک سیاسی از هم تفاوتی نداشتند. هردو جناح به اشاعه و پخش افکار ضد انقلابی رویزیونیسم خروسجفی میپرداختند؛ این حزب از طرف جناحی از دربار سلطنت (دائودخان) حمایت میشد. اهداف و استراتژی آن پیاده کردن همان تزه های رویزیونیستی یعنی "راه رشد غیر سرمایه داری"، "تقویه سکتور دولتی"، حکومت تمام خلقی" و "پارلمنتاریسم" بود تکیه گاه خارجی آن سوسیال امپریالیسم شوروی؛ که در جهت تأمین منافع غارتگرانه امپریالیستی آن در کشور فعالیت مینمود. اکثریت اعضای آنرا روشنفکران متعلق به طبقات فنودال و کمپرادور، قشر بالائی طبقه متوسط و فرزندان مامورین عالی رتبه ملکی و عسکری دولت تشکیل میداد. علاوه رویزیونیستهای حزب "خلق" در ابتدا با سوء استفاده از کلمات و جملات مترقی توانستند روشنفکران ناآگاهی را از اقشار پائینی جامعه نیز جلب نمایند. اما با آغاز فعالیت سیاسی جریان دموکراتیک نوین در سال ۱۳۴۷ که هرچه بیشتر بافشای ماهیت رویزیونیستی حزب "دموکراتیک خلق" و ماهیت مزدوری "خلقها" و پرچمیها پرداخت؛ تعدادی از روشنفکران اقشار پائینی جامعه بادرک و آگاهی

از ماهیت این حزب مزدور و اندیشه ضد انقلابی آن آنها را ترك نمودند. که البته جریان عمل آنها در صحنه سیاسی کشور؛ از نقش آنها در کودتای (۲۶) سرطان سال ۱۳۵۲ دائودخان تا انجام کودتای سپاه هفت ثور سال ۱۳۵۷ و تجاوز نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی در (۶) جدی سال ۱۳۵۸ و کشتار بیش از دو میلیون هموطن ما، بیش از یک میلیون معیوب و شکنجه، زندان و اعدام هزاران نفر از انقلابیون و عناصر ملی و مترقی و آواره ساختن بیش از شش میلیون هموطن ما و اعمال انواع جنایات ضد انسانی آنها بر علیه خلق کشور ما

در طی یک دهه ماهیت واقعی این مزدوران و طغیانکاران را برای خلق‌های کشور ما و سراسر جهان آشکار نمود.

۲- سازمان جوانان مترقی: این سازمان با آغاز فعالیت‌های سیاسی جریان دموکراتیک نوین و نشر جریده "شعله جاوید" در صحنه سیاسی کشور تبارز علنی نمود. این جریان با اعلام مواضع ایدئولوژیک سیاسی اش در جریده شعله جاوید (ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین) وهم در جریان جلسات و تظاهرات آن با زودترین وقت بحیث یک جریان سیاسی مردمی در سراسر کشور شناخته شد؛ هزاران نفر از روشنفکران مترقی که عطش مبارزه بر ضد نظام فئودال کمپرادوری و امپریالیزم داشتند درین جریان گرد آمدند. در جریان جلسات و تظاهرات هزاران نفر از متعلمین مکاتب، محصلین پوهنتون، مامورین پائین رتبه، معلمین و توده های فقیر شهری در مرکز کابل و ولایات کشور در آن شرکت مینمودند. با کمترین وقت این تظاهرات از پوهنتون و مکاتب به مراکز کارگری در شهر کابل و سایر ولایات کشور توسعه یافت و توانست تأثیرات مهمی را برای آگاهی روشنفکران جامعه، کارگران و توده های فقیر شهری بجا گذارد.

سازمان جوانان مترقی با وجود اشتباهات و انحرافات ایدئولوژیک سیاسی مختلف آن در ترویج و تبلیغ اندیشه های پرولتری (م ل ا) و دموکراتیک نوین در بین روشنفکران، کارگران و توده های فقیر شهری نقش مهمی را ایفاء نمود و لویه کیفیت و وسعت لازم انجام نیافت. درین جریان برای اولین مرتبه در تاریخ مبارزات بورژوا دموکراتیک کشور اندیشه های پرولتری در رهبری این مبارزات قرار گرفت. بعد ازین تاریخ مبارزات ملی دموکراتیک کشور که بوسیله سازمان جوانان مترقی رهبری میشد، به مقوله انقلاب دموکراتیک نوین تعلق داشت. ج د ن در افشای ماهیت ارتجاعی نظام فئودال کمپرادوری وابسته امپریالیزم جهانی در کشور مبارزه نمود. همچنان در افشای ماهیت ارتجاعی و ضد انقلابی رویزیونیزم خروسچفی و نوکران حلقه بگوش کرملین و گروه سیاه ارتجاعی مذهبی بنام "اخوان" مبارزات پیگیری را انجام داد. حمایت گسترده روشنفکران مبارز انقلابی، وطنپرست و آزادیخواه، کارگران، توده های شهری از جریان دموکراتیک نوین رژیم سلطنت را به هراس انداخته و رژیم نقاب دموکراسی قلابی را بدور انداخت و برای سرکوب آن به دوشیوه متوسل گردید: یکی سرکوب تظاهرات جنبش توسط قوای پولیس، ژاندارم و غند ضربه و گرفتاری عدّه زیادی از رهبران آن جنبش را که بعداً آنها را محاکمه و زندانی نمود. شیوه دیگر سرکوب جنبش دموکراتیک نوین بوسیله گروه "اخوان" و حضرت‌های قلعه جواد صورت گرفت؛ درین حمله قاتلان گلب الدین با فیر تنگچه سیدال (سخندان) فرزند انقلابی خلق کشور را به شهادت رساند. بعد ازین ضربات فعالیت‌های سیاسی سازمان جوانان مترقی و جنبش دموکراتیک نوین در اخیردهه چهل و اوایل دهه پنجاه تا حدودی فروکش نمود؛ اما ملت عمده آن موجودیت انحرافات ایدئولوژیک سیاسی در داخل (س ج م) و

تشدید اختلافاتی بود که بعداً زمینه پراکندگی آن جنبش وسیع توده ای را فراهم ساخته و انحلال س ج م رانیز سبب گردید. بعد از انحلال سازمان جوانان مترقی جنبش پرولتری و جنبش دموکراتیک نوین بشکل گروه ها، محافل و سازمانهای جداگانه متشکل شده و مبارزات شانرا بصورت پراکنده ادامه میدادند.

"سازمان جوانان مسلمان": گروه "اخوان" تحت این نام بوجود آمده که در تشکیل و تمویل آن موسی شفیق صدراعظم دست داشت. این گروه ارتجاعی که در جامعه از منافع طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور وابسته امپریالیسم دفاع مینمود؛ شدیداً یک جریان ارتجاعی و ضدانقلابی بود و هست. با سوء استفاده از معتقدات توده های خلق و اغوا و تولید توهم عده از روشنفکران ناآگاه و ساده اندیش را جلب و جذب مینمود، ولی در شرایط آن دوران تعداد آنها محدود بود. آنها در آنوقت این اعمال سیاه کارانه را به حمایت عده از طلبه های مدارس دینی انجام میدادند؛ که بعد از کودتای ننگین ثور سال ۵۷ و تجاوز مستقیم نظامی شوروی به افغانستان این نیروها توسط رژیمهای ارتجاعی پاکستان و ایران و سایر دولتهای ارتجاعی اعراب و امپریالیستهای غربی سازمان یافته و بوسیله اسلحه و پول این قدرتها بر جنگ مقاومت خلق ما تحمیل گردیدند. اینها چه در جریان جنگ مقاومت ضد رژیم مزدور و چه در دوران تجاوز ارتش شوروی به کشور و بعد از آن، در طی بیش از دودهده وحشیانه ترین جنایات و تجاوزات راعلیه خلق مامرتکب شده اند. هزاران مورد از تجاوز به ناموس مردم، قتل، اخاذی، چور و چپاول اموال مردم و غارت اموال دولتی و ملی، قتل و ترور هزاران روشنفکر انقلابی، آزادیخواه و وطنپرست بوسیله این مزدوران ارتجاع و امپریالیسم صورت گرفته است. با تداوم جنگهای داخلی به منظور کسب قدرت سیاسی بنفع با داران ارتجاعی و امپریالیستی شان کشور مخروبه ما را بیش از پیش به ویرانه مبدل و خلق ستم دیده ما را بخاک سیاه نشانده اند و هنوز هم به اعمال جنایت کارانه شان ادامه میدهند. در ابتدا در جریان جنگ ضد روسی اگر خلق کشور فریب شعار "جهاد" آنها را خورده بودند ولی اکنون هر چه بیشتر به ماهیت جنایتکارانه و مزدوری این نیروهای وحشی پی برده اند.

ملت (سازمان مردمی افغانستان): جریان سیاسی دیگری بنام ملت در آنوقت فعالیت داشت که ارگان نشراتی آن "ملت" بود؛ این جریان با شعار (افغانستان مستقل، متحد و متکی بخود) فعالیت مینمود. نشریه ملت اشاعه دهنده افکار بورژوازی (ملی) در کشور بود؛ با آنکه بورژوازی ملی هنوز سازمان سیاسی مستقل خود را نداشت؛ لکن این جریان در آنزمان نمایندگی از افکار بورژوازی ملی در کشور می نمود.

حزب سوسیال دموکرات (افغان ملت): از عملکردها و مواضع این حزب ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و اهداف آن مشخص میشود. خصوصاً عملکردهای سیاسی آن در طی دودهده اخیر هر چه آشکارتر این حزب را معرفی مینماید. این حزب مدافع منافع بورژوازی کمپرادور (طبقه ارتجاعی وابسته امپریالیسم که درهم آغوشی با فئودالیسم قرارداد) میباشد. این حزب یک حزب ناسیونال شئون نیست است که بر پایه برتری طلبی برای

ملیت پشتون در افغانستان اتکاد دارد. البته این مطلب را باید توضیح نمود که این حزب چون درسنگردفاع از منافع طبقات ارتجاعی جامعه و امپریالیسم قرارداد که مسلماً اهداف آنها بر ضد منافع توده های خلق پشتون اعم از کارگران، دهقانان و سایر اقشار زحمتکش این ملیت نیز قرار میگیرد. این حزب از همان شئونیزم عظمت طلبانه طبقات حاکمه ارتجاعی ملیت پشتون دفاع مینماید که سالها با استفاده از نفوذ قدرت سیاسی و طبقاتی شان با گمراه کردن زحمتکشان ملیت پشتون و القاء احساسات (شئونیستی) آنها را بر ضد ملیتهای دیگر کشور تحریک نموده و بدین وسیله فضای تفاهم و همزیستی بین ملیتهای مختلف کشور را مکردر نموده اند و حتی در مواردی با تشدید این تحریکات ارتجاعی پرداخته اند.

حزب سوسیال دموکرات در جریان جنگ مقاومت خلق کشور بر ضد رژیم مزدوروارتش متجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی، درخواست همکاریهای عملی را با احزاب ارتجاعی اسلامی داد، و هم صراحتاً موضع خصمانه خود را علیه اندیشه های مترقی پرولتری ابراز داشته است. طبق اعلامیه تاریخ اول ماه می سال ۱۹۸۸ حزب سوسیال دموکرات (افغان ملت) اعلام داشت که بر ضد اتترانسئونالیسم پرولتری و جنبش کمونیستی جهانی مبارزه میکند و هم حاضر است با طالبان همکاری عملی را در دولت آنها آغاز کند، بشرط آنکه طالبان "لویه جرگه" را بپذیرند. این حزب سال قبل مذاکراتی را مبنی بر عقد پیمان همکاری با طالبان انجام دادند که قرار معلوم از طرف طالبان جدی گرفته نه شد و اکنون در کنار ظاهر شاه قرار گرفته اند و در راه تشکیل "لویه جرگه اضطراری" فعالیت مینمایند، باین امید که در صورت یاری بخت با ظاهر خان آنها نیز در دولت او صاحب جاه و مقامی شوند، یا با هر شیوه دیگری با سایر نیروها و گروه های ارتجاعی در یک دولت متحد گردند.

درینجا این مطلب را باید تصریح نمائیم که مبارزات مشروطه خواهی و ملی دموکراتیک روشنفکران مبارز کشور تا قبل از نیمه دوم دهه (۴۰) شمسی ماهیتاً از دید بورژوازی و خرده بورژوازی صورت میگرفت؛ یعنی خواستهها و مطالبات سیاسی مترقی شان ازین مبارزات که بر ضد اختناق و استبداد رژیمهای مطلقه فئودالی و سلطه استعمار خارجی و یا در شرایط جامعه نیمه فئودالی و نیمه مستعمره انجام می یافت؛ هنوز در محدوده حقوق بورژوائی بود از جمله رفع فشار اختناق و استبداد فئودالی، خواست قانون انتخابات آزاد پارلمانی، آزادی مطبوعات (آزادی بیان و قلم)، تعمیم معارف، آزادی احزاب سیاسی، حق تشکیل مجالس و تظاهرات، حاکمیت قانون، مساوات و رعایت حقوق مدنی اتباع کشور و غیره موارد. در آن زمان چون اندیشه پرولتری در رهبری این مبارزات هنوز وجود نداشت که خواستههای اساسی طبقاتی توده های خلق کشور از جمله کارگران، دهقانان و سایر اقشار زحمتکش را مطرح مینمود؛ که همانا سرنگونی طبقات ارتجاعی (فئودالیسم کمپرادوریزم) و قطع سلطه امپریالیسم از کشور و تشکیل دولت مستقل دموکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا. از آنرو مبارزات آندوران ماهیتاً به مقوله دموکراسی کهنه تعلق داشت زیرا بعد از پیروزی انقلاب اکتوبر سال ۱۹۱۷

و تشکیل دولت دکتاتوری پرولتاریا (کشورسورها) دیگر انقلابات بورژوا دموکراتیک به مقوله انقلاب بورژوا دموکراتیک نوین تعلق گرفت و از نظر جبهه بندی در انقلاب بصورت بخشی از انقلاب پرولتاریائی سوسیالیستی درآمد). ولی این بآن مفهوم نیست که مبارزات مشروطه خواهی و مبارزات ملی دموکراتیک روشنفکران مترقی و مبارز کشور دوره های مختلف بر ضد نظام مطلقه فئودالی و سلطه استعمارویا در شرایط نیمه فئودالی و نیمه مستعمره جامعه از اهمیت کمی برخوردار است؛ در حقیقت مبارزات این دوران از یکطرف ضربه بود برای تضعیف ارتجاع فئودالی و سلطه استعمار و امپریالیزم و بیداری و آگاهی توده های خلق و از جانب دیگر مرحله تدارکی ای بود برای رشد و تکامل مبارزات مترقی و انقلابی بعدی در کشور؛ و این دست آورد بزرگ میراث ارزشمند تاریخی مبارزات روشنفکران مشروطه خواه و دموکرات و توده های خلق آزادیخواه و وطن پرست از خود گذشته کشور است که با تحمل انواع شکنجه های غیر انسانی، زجر و عذاب زندانهای طولانی قرون وسطائی، اعدام، بدهن توپ تکه تکه شدن و بربادی اعضای خانواده ورنج و مشقت تبعیدگاهها، به نسلهای بعدی روشنفکران انقلابی و توده های خلق آزادیخواه کشور بجا مانده و به ودیعه گذاشته اند. اما بعد از نیمه اول دهه چهل شمسی با تشکیل سازمان جوانان مترقی و آغاز فعالیتهای سیاسی جنبش دموکراتیک نوین که توسط این سازمان رهبری میگردد و برای اولین بار در رأس مبارزات ملی دموکراتیک خلق کشور اندیشه پرولتری انقلابی (م ل ا) قرار گرفت؛ از آنرو انقلاب بورژوا دموکراتیک کشور ما درین مرحله به مقوله انقلاب دموکراتیک نوین تعلق میگیرد و بخشی از انقلاب پرولتاریائی سوسیالیستی است.

منابع استفاده شده: (افغانستان در مسیر تاریخ جداول و دوم و افغانستان در پنج قرن اخیر).

در حاشیه منظومه "سکه آزادی"

افغانستان دارای تاریخ کهن بوده و مردم ما کارنامه تاریخی باشکوهی از مبارزات طولانی بر ضد متجاوزین و استیلاگران خارجی و حکمروایان مستبد و مزدور داخلی دارند. و مبارزات حماسه آفرین آنها در شکست حقاتر استعمارگران انگلیس و قوای متجاوز سوسیال فاشیستهای "شوروی" و حزب مزدور "دموکراتیک خلق" در قرن حاضر از درخشش خاصی برخوردار است.

تاریخ ۲۸ اسد سال (۱۲۹۸) شمسی (۱۸ اگست سال ۱۹۱۹) مصادف با روزیست که ابر قدرت استعماری

بریتانیا با قبول شکست شرمسارانه آن استقلال افغانستان را برسمیت شناخت. این استقلال حاصل مبارزات سیاسی و مبارزات مسلحانه درازمدت خلق کشور بود که از نیمه قرن ۱۹ میلادی آغاز یافته بود. ولی در هر مرحله دست آورد این مبارزات که در حقیقت "خون بهای خلق کشور" بود به وسیله شاهان خود فروخته به هدر داده میشد. ولی این بار با ثرب وجود آمدن شرایط مساعد ملی و بین المللی خلقهای افغانستان توانستند ثمره مبارزات شان را که استقلال سیاسی کشور بود نصیب گردند. از اینرو مردم آزادیخواه ما خاطره این روز را گرامی میدارند و آنرا با مباحثات تجلیل مینمایند. و بشریت آزادیخواه و مترقی جهان نیز خود را در تجلیل از این روز با مردم افغانستان شریک میدانند.

تجلیل از این روز در حقیقت یاد بود، ستایش و سپاسی است که فرزندان این میهن از پدران و نیاکان شان و آن رادمردان مبارزی که در راه رهائی از یوغ اسارت استعماری انگلیس و حصول استقلال جانهای خود را فدا کرده اند. این احساس آزادیخواهی و از خودگذری آنها در خور نهایت تمجید است و از جانب دیگر نفرین و تنقیحی است بر استعمارگران و مزدوران مستبد بومی آنها. همچنان درین روز هروطن پرستی انزجار و خشم خود را نسبت به دشمنان آزادی و استقلال تجدید نموده و چهره کریه و زشت استعمار و امپریالیسم و نوکران داخلی آنها را افشا مینماید تا نسلهای بعدی فرزندان این مرز و بوم با آگاهی از اهمیت این روز از مبارزات پدران و نیاکان شان قدردانی نموده و روحیه آزادیخواهی و استقلال طلبی در آنها زنده باقی بماند.

در شرایط قبل از کودتای ثور سال (۵۷) خاندان نادرخان در طی نیم قرن سلطنت شان محیلانه و فریبکارانه برای اغوای توده ها این روز را "تجلیل" مینمودند؛ در حالیکه استقلال و آزادی بدست آمده با خون مردم را برای حفظ منافع خاندانی و طبقاتی شان در گرو استعمارگران انگلیس) و سایر قدرتهای امپریالیستی نهاده بودند. نادرخان و خانواده او رهبران ملی و روشنفکران مترقی ایراکه در راه حصول استقلال، آزادی و دموکراسی رزمیده بودند، اعدام، زندان و یاتبعید نمودند.

رژیم مزدور حزب "دموکراتیک خلق" در حالیکه کشور تحت اشغال نظامی و سلطه استعمارش سوسیال امپریالیسم شوروی قرار داشت و آنها بحیث نوکرانی بیعرضه استعمارگران روسی همدست با ارتش متجاوز آن بر ضد خلق و کشور به خیانت، جنایت و کشتار خلق مامشغول بودند؛ این روز را "تجلیل" مینمود و بیشرمانه "بدفاع" از آزادی و استقلال یاوه سرائی میکردند. چنانکه در طی هشت سال اخیر نیروهای مزدور حاکم فعلی اغواگرانه این روز را "تجلیل" مینمایند؛ در حالیکه با خیانت بخون صدها هزار شهید راه آزادی و استقلال کشور که جانهای شان را در مبارزه و جنگ ضد روسی و ضد رژیم مزدورش فدا کردند) ولی اینها حقیرانه و مزدورانه آنرا در جهت تأمین منافع طبقات ارتجاعی و امپریالیسم و دولتتهای ارتجاعی منطقه مورد معامله قرار دادند.

از مختصر تذکرات فوق نتیجه میشود که در جوامع طبقاتی طبقات و اقشار مختلف اجتماعی با موضوع ایدئولوژیک

سیاسی گوناگون از کلمات و مفاهیمی مانند (استقلال، آزادی، حق، عدالت و دموکراسی و غیره) مثل هرپدیده اجتماعی دیگر برداشت خاص خود را داشته و این مقولات نیز مهرطبقاتی خود را دارند. مسلماً که هرفرد، گروه و نیروی سیاسی نیز از همین دیدبه آن مینگرد. در طی ۲۲ سال اخیر در شرایط مهاجرت افغانهای آزادیخواه و وطندوست که از وحشت، استبداد و فاشیسم رژیم حزب "دموکراتیک خلق" و فاشیسم متجاوزین روسی و اختناق، استبداد و فاشیسم نیروهای ارتجاعی مذهبی حاکم فعلی مجبوره ترک وطن شده اند قسماً به شیوه های مختلفی خاطرۀ این روزاگرامی داشته اند.

روز ۲۸ اسد امسال از طرف (فدراسیون انجمنهای پناهندگان افغان در کورهای) تجلیل گردیده و همه صفحات شماره پنجم سال دوم جریده "آینه" برای مضامین و اشعاری در وصف و تمجید از این روز و چاپ عکسهای یادگاری از آن دوران اختصاص داده شده است. و در صفحۀ هشتم این جریده شعری با خط درشت از لطیف ناظمی تحت عنوان "سکه آزادی" به چشم میخورد.

گرچه احتیاج به معرفی بیشتر نیست؛ زیرا همه لطیف ناظمی را میشناسند که یکی از اعضا و کدرهای با سابقه حزب رویزیونیست "دموکراتیک خلق" جناح پرچم بوده و بعد از کودتای سیاه هفت ثور سال ۵۷ سمت بلندی در وزارت اطلاعات و کلتور رژیم دست نشانده داشت. وزارتتی که زبان گویای رژیم بود و همه روزه پلنها و خط و مشی های اسارتبار رژیم مردمکش و سلطه استعماری سوسیال امپریالیسم شوروی را با آب و تاب از طریق ارکانهای تبلیغاتی همین وزارت از قبیل رادیو، تلویزیون، اخبار، جراید، سینما، تئاتر و غیره وسایل برای اغوا و گمراهی خلق کشور توجیه و تفسیر میگردید. ناظمی و امثال او بیحیث مشاطه گران رژیم دست نشانده با توجیهات مختلف همه اعمال و جنایات ضد ملی، ضد مردمی و ضد انسانی آن ماشین دولت مزدور را آرایش و رنگ و روغن میدادند. او در طی یکنیم دهه در تبلیغ و ترویج سیاست و فرهنگ سوسیال امپریالیستی قلم فرسائی کرده و در تقویت پایه های فکری و فرهنگی رژیم مزدور کوشیده است. قلم ناظمی و سایر قلم بدستان مزدور در مورد موقعش چون کلوله های توپ، مرمی تفنگ و راکتهای ارتش رژیم و متجاوزین شوروی بر ضد خلق و میهن بکار رفته است.

ناظمی در تقویت ایدئولوژی و فرهنگ سوسیال امپریالیستی و استعماری سالها "رفیق وار" در دولت مزدور خدمت کرده است. او درین دستگاه "ملا بنویس" بیطرف و بیغرضی نبوده، او در طی (۱۴) سال عضو حزب و دولتی بوده که به آدمکشی و انواع جنایات بر علیه خلق کشور عمل کرده است. ناظمی و امثال او نمیتوانند خود را تبرئه کنند که گویا آنها "اعضای تصمیم گیرنده" حزب و دولت حاکم نبوده اند. چنانکه امروز بعضی از گروه ها و محافل سیاسی ارتجاعی همین نظر را اشاعه میدهند و هدف دارند تا اعضای حزب و دولت مزدور را به "معدود عناصر تصمیم گیرنده" و "دیگر همه افراد غیر تصمیم گیرنده" تقسیم نموده و با این توجیه تراشی برای "برائت" اعضای حزب

مزدورزمینه سازی نموده و باب همکاری را با آنها باز نمایند. حال شاید مامورین شکنجه گر خاد و اجرای جنایات رژیم مزدور نیز خود را "مامورین" و یا "عاملین معذوری" قلمداد نمایند. ولی شیوه قضاوت خلق ما و نیروهای واقعاً انقلابی مردمی نسبت به همه نیروهای جنایتکار طور دیگریست. زیرا هر کدام از اینها در آن دولت در سرکوب، شکنجه و کشتار خلق مابه تناسب موقعیتشان در حزب و دولت مزدور نقش داشته اند و یا از اعمال جنایتکارانه حزب و دولت و تجاوز نظامی سوسیال امپریالیستهای شوروی دفاع کرده اند.

ناظمی درین شعرش "معصومانه" لب میگشاید و نیروهای حاکم فعلی را از طالب و جهادی مورد "ملامت و نکوهش" قرار داده و "ماهرانه" یک قلم سابقه اش را بفراموشی سپرده و ازین هم اغماض مینماید که همین حالا جناح های از "خلقیهها" و پرچمیها یعنی رفقای حزبی و دولتی اش در وحدت با دو جناح طالب و جهادی در کشتار خلق، ویرانی و بربادی میهن بالفعل شرکت دارند و خلق مظلوم و ستمکشیده مارا در رنج و عذاب مداوم قرار داده اند.

ناظمی مینویسد: "آبهار از گلوی آسیاد ز دیده اند / عطر نان گرم را از سفره هاد ز دیده اند"

همه رژیم های ضد مردمی که بوسیله قدرتهای امپریالیستی بر خلقها تحمیل میشوند؛ در کنار اینکه حافظ منافع طبقات ارتجاعی ستمگرو استعمارگرو امپریالیزم اند، خود نیز به شیوه های مختلف به غارت اموال و سرمایه های ملی، رشوت و چور و چپاول زحمتکشانشان دست می یازند. از جمله اعضای حزبی و دولتی رژیم ضد خلقی مزدور شوروی؛ که اکثر آنها از وزیر، معین، رئیس و مدیر عمومی و غیره سمتها تا سران قوای عسکری و قوماندانها و سران کندکهای ملیشه های مزدور و سران "جبهه ملی پدر وطن" و غیره بودند و از رشوتهای کلان، دزدی و غارت اموال مردم و دولت و قاچاق مواد مخدر صاحب سرمایه های کلانی شده اند. آیا ناظمی از تشکیل شبکه های باندهای قاچاقچی مواد مخدر بوسیله سران ارتش حزب و دولت مزدور با اشتراک عده از ژنرالهای روسی، سران ارتش ملیشه، کندکهای "قومی" مزدور و "جبهه ملی پدر وطن" میتواند انکار نماید؟! همچنان رشوتهای کلان خصوصاً در وزارت تجارت، مالیه و شعبات گمرکات و سایر ادارات که با مرایجی تبدیل شده بود. و اینکه رژیم مزدور دست سوسیال امپریالیستهارا در غارت منابع گاز طبیعی، ذخیره طلای (پشتوانه ارزی) و اسعار خارجی، معدن بیرایت و دیگر منابع و ذخایر کشور و سرقت آثار عتیقه گرانبهای موزیمها بازمانده بود، جای خود را دارد. هزاران مورد دزدی و غارت اموال مردم توسط اعضای خاد و سران دسته های ملیشه های مزدور در مرکز و ولایات کشور غیر قابل انکار است. آیا اعضای حزب و دولت مزدور میتوانند دزدیهای افراد خاد و عساکر تجاوزگرو روسی را که در هنگام جستجوی (ته لاشی) خانه های مردم انجام میدادند که اشیاء قیمتی و نقد آنها را به سرقت میبردند انکار نمایند؟ که هرگز نه! و شرم آورتر اینکه رژیم مزدور در شرایط سلطه استعماری سوسیال امپریالیستهای شوروی زیر نام "تصفیه فرهنگی" تمام کتب و نوشتجات مردم راحتی کتب

تاریخی، ادبی و دیوان اشعار و غیره راجع آوری کرده و ضبط نمودند. همچنانکه نیروهای ارتجاعی اسلامی مزدوروارثان قدرت از مزدوران سلف شان علاوه بر غارت معادن احجار قیمتی کشور چون لاجورد و بیروج، هزاران مورد از اخاذی، جرمه های سنگین، گروگانگیری، فروش اموال ملی در وقت تصرف مناطق و فروش اسلحه در زمان جنگ ضد شوروی و رژیم مزدور، صاحب ثروتهای گزافی شده اند.

و بعد از تشکیل دولت اسلامی آنچه از بقایای غارتگری رژیم روسی مانده بود به شمول وسایل و لوازم تدریسی پوهنتونها، انستیتوتها و مکاتب، ماشینهای طباعتی، ماشینهای مولد برق، آثار تاریخی ذی قیمت موزیمها و حتی فرش و ظرف دفاتر دولتی را غارت نمودند. خلاصه آنچه از غارتگران حزب و دولت مزدور شوروی باقی مانده بود از جانب گروه غارتگروم چپاول گردید.

در مورد دوم؛ آقای ناظمی! آیا حزب و دولت تان به کمک ارتش با داران روسی تان کمتر از همقطاران اسلامی تان خلق زجر کشیده مارابه فقر، بیچارگی، بدبختی، تنگدستی، گدائی و بی فرهنگی کشانده اید؟ خوب توجه کنید رژیم حزب رویزیونیست و ارتش متجاوز روسی با کشتار بیش از دو میلیون و معلول و معیوب کردن بیش از یک میلیون هموطن بیگناه ماکه در نتیجه صدها هزار طفل یتیم و بیوه زن، پیرزن و پیر مرد علیل بدون نان آورو سرپرست ماندند. اینها دیگر چگونه توانسته باشند در طی سالها بوی نان گرم را چه که نان سرد و خشک را به شکم نیم سیرد سفره های شان دیده باشند. در حالیکه با فیرتوپ و بمباردمان طیارات تندرو و آشیانه فقیرانه شانرانیزویران کرده اید؛ و یا آنها را مجبور به ترک خانه و وطن نمودید که در پاکستان در شرایط گرما و سرمای طاقت فرسادر تابستان و زمستان بدون سرپناه در زیر خیمه محقر بدون نان، آب آشامیدنی، لباس، دوا و امکانات درس و تعلیم در طی بیش از دوده باغم و اندوه، فقر و حرمان تحت ستم دولت فئودال کمپر ادوری پاکستان بسر برده اند. و یاد ایران تحت شرایط استبداد فاشیستی نظام اسلامی در کوره های خشت پزی، مزارع و انجام کارهای شاقه از شدت کار و زحمت و زندگی در جبهه زارهای نمناک کمر خم کرده اند. و هنوز هم اکثریت آنها در همان شرایط ذلتبار رنج میکشند.

ناظمی مینویسد: "گندم و گیلاس و بوی کوچه باغ عاشقی نورونان و آینه رادز دیده اند"

آقای ناظمی! وقتی خانه هارا با بمباردمان بخاک یکسان کرده اید؛ آیا ممکن است اثری از ذخیره غذایی، پیمانها و وسایل خانه (گندم و گیلاس) باقی مانده باشد؟ وقتی حزب و دولت تان با ارتش سوسیال فاشیستهای حامی تان دیوارهای باغها را تخریب نموده اند و درختان باغها و کنار کوچه ها و سرکهارا نابود کردید تا مبارزی و یا "مجاهدی" نتوانند در عقب آن سنگ گرفته و برتانکها و ارتش متجاوز روسی و رژیم مزدور فیر نمایند. چگونه ممکن است اثری از کوچه و باغ بجامانده باشد؟ وقتی مردم کشور را بخاک و خون کشیدید و بیش از دوده آنها را به ماتم عزیزان شان نشانده اید؛ رنج و مشقت صدها هزار زندانی تحت شکنجه

های غیرانسانی روحی و جسمی؛ فقر و تنگدستی بیش از (۶) میلیون مهاجر و صدها هزار آواره داخلی بانابودی همه هستی مادی و معنوی میلیونها نفرو تحمیل انواع مظالم و اجحافات بر آنها از طرف حزب و دولت تان؛ آیامیدانید که میزان فشارهای روحی و عذابهای جسمی که باثر این همه جنایات رژیم شامون نیروهای ارتجاعی اسلامی در طی این مدت طولانی بر توده های خلق وارد آمده است، چقدر است؟ و اثرات سوء جبران ناپذیر این ضربات چه ابعادی دارد؟ پس چگونه ممکن است در چنین حالات و شرایطی بوی واثری از "عشق" و "عاشقی" و یا نور و فروغی و طراوت و شادابیتی که لازمه تقویت روحی و جسمی هر انسان است به خلقهای کشور باقی مانده باشد؟! و توده های ملیونی خلق ما علاوه از تحمل فقر و بیچارگی، بی فرهنگی، اندوه و ماتم و ابتلابه امراض گوناگون جسمی؛ بانواع امراض روانی نیز مبتلا شده اند که همه ناشی از فشار ظلم و ستم مداوم حکام مزدور در طی بیش از دودهمه می باشد. در این مورد و صدها مورد دیگر هزاران داستان غم انگیز و دلخراش موجود است.

ناظمی مینویسد: "دردرون سینه هاراه نفس رابسته اند از فضای بیشه و جنگل هوادز دیده اند"
اوبهمین ترتیب از شرایط اختناق حاکم در فضای سیاسی فعلی کشور که بوسیله نیروهای امارت اسلامی و دولت اسلامی بوجود آمده "شکوه"، مینماید.

البته این مطلب به همه افغانهای وطن پرست و آزادیخواه و تمام بشریت مترقی در جهان آشکار است که خلق مظلوم و ستمکشیده ما بعد از وقوع کودتای ننگین ۷ ثور سال ۵۷ تا امروز تحت سبانه ترین شرایط اختناق، استبداد، وحشت و فاشیزم حزب رویزیونیست "خلق" و قوای متجاوز سوسیال فاشیستهای روسی و وحشت اختناق و استبداد نیروهای ارتجاعی مذهبی مزدوران امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی پاکستان، ایران و دولتهای عربی قرار داشته و از طرف همه این مزدوران اجنبی عذاب کشیده و میکشند. در طی این مدت امکان کوچکترین اعتراض را در همه زمینه ها از آنها گرفته اند و هنوز هم تحت حاکمیت استبدادی قرون وسطائی در منگنه انواع ستم زجر میکشند. ولی این قابل توجه است که فرد عضو سابقه دار حزب و دولتی که همه این جنایات را بر خلق ما تحمیل نموده و او در مقام بالای دروزارت اطلاعات و کلتور و یاد رهر مقام دیگریه مئوظف بوده؛ تمام اعمال جنایتکارانه رژیم را که با همکاری ارتش روسی بر توده های خلق کشور تحمیل میشد با آب و تاب توجیه و بنام "خدمت" به طبقات زحمتکش کشور و "حفظ" استقلال، آزادی و ترقی کشور شیا دانه جازده وهم خود در وصف چنین نظامی آثار منشور و منظومی را تولید نموده تا بزعمش مردم را اغوا کرده باشد.

آقای ناظمی! زمانی که این شعر را مینوشتی؛ احساس شرمساری و خفت نکردی؟! راستی کسانی که از مسئولیت قضاوت عادلانه وجدانی فارغ باشند بخود چنین اجازه میدهند که آنها فضای اختناق، وحشت

وتروورژیمی راکه خودآگاهانه دوران طولانی رادرآن عضویت داشته وخدمت کرده اندوبالنوبه درجنایات آن شریک باشندازآن اغماض نموده وبه"انتقاد"ازشرایط حاکم فعلی تصورنمایندکه برانت حاصل خواهندنمود! آیاشماویاداران روسی تان هزاران زن را"بجرم"شوهر، برادرپدردرزندانهابه فجیعترین شکلی شکنجه نکرده اید؟ آیا افرادزیادی را فقط"بجرم" پایبندی به فرایض دینی بنام همدست بامجاهدین ویابقول شما"اشرار"متهم ودرزندان شکنجه ویا اعدام نکرده اید؟.

آیااعضای حزب شما(نه تنها اعضای اگسا، کام وخاد) بلکه اکثریت قاطع اعضای حزب مزدوروظیفه نداشتیدکه شبانه درپشت دیوارخانه های مردم گوش کنیدکه ازکدام خانه صدای رادیو بی بی سی، صدای امریکاورادیواسرائیل شنیده میشود؟ وبه همین"جرم" هزاران نفررا روانه زندان وشکنجه نکرده اید؟ آیاهزاران روشنفکرانقلابی ومترقی ووطنپرست راکه قلب آنها فقط برای مبارزه درراه آزادی وآبادی وطن وآسایش خلق شان می تپیده جوخه های اعدام نسپرده اید؟آیازنان انقلابی وآزادیخواه وضداختناق وفاشیزم رادرزندانها موردشکنجه های غیر انسانی وحتى تجاوزجنسی قرارنداده اید؟ آقای ناظمی! شرم کن رژیم شمابقچه های حمام زنان راموردتفتیش قرارمیداد. درتمام نقاط شهرهامراکزته لاشی زنان رابپاکرده بودیدومتام حرکات و زندگی خصوصی مردم رادرطی یک ونیم دهه موردکنترول قرارداده بودید. ده هاگروه نوازنده وخواننده، تیمهای مختلف ورزشی، راننده های تکسی، بخشی از"امامان"مساجدوغیره گروه ها ازجانب خادتشکیل وسازمان داده شده بودتااگرکسی برخلاف رژیم مزدوروقوای متجاوزشوروی حرفی بزبان می آوردآنرابه شکنجه گاهواقتلگاهامیفرستادند. کشف صدهاگوردسته جمعی ازمردم مظلوم افغانستان (که اکثرآنهاارزنده بگورنموده بودید) میراث دوران خفقان واستبدادحزب ودولت مزدورتان است. حالاباچهره "حق بجانب" خودرادرکنارآزادیخواهان این مرزوبوم قرارداده وازفضای اختناقی که توسط مؤتلفین اسلامی تان بوجودآمده شکوه سرداده اید! زهی حقارت وسفاهت!

آقای ناظمی! رژیم مزدورتان به کمک حامیان روسی اش درطی یکنیم دهه بافیرتوپ، تفنگ، راکت وبمباردمان طیارات با استعمال بمبهای آتشناوانابودی اکثرجنگلات کشور، نه تنها صدمات جبران ناپذیری را به محیط زیست کشورواردنموده وفضای کشوررابرای باشندگان آن آلوده کرده ایدکه حتی امکان زیست برای جانوران وحشی وطیورددر"بیشه وجنگل"باقی نگذاشتید. ودرطی هشت سال اخیرحکام اسلامی این دشمنان خلق ومیهن نیز اکثریت بقایای جنگلات کشوررانابودکرده اند. که درچندین ولایت کشوردرمدت بیش ازدوده دهه ۵۰ فیصد جنگلات وازولایت پکتیاهفتادفیصدجنگلات نابودشده اند، خصوصاً جنگلات پسته وجنگلات چوب صنعتی ارچه که منبع مهمی دراقتصادکشوربود. وهمچنان غرس ده ملیون مین مرگزا یکی دیگراز آثارشوم جنایتباررژیم تان است که همه روزه ده هاکودک وبزرگسال این کشورکشته ومعیوب ومعلول

میشوند.

ناظمی مینویسد: "شب زمنبرآیه تقوی تلاوت کرده اند صبح از محراب مسجد بوریا زدیده اند"

بلی! همه احزاب ورژیمهای ضد مردمی و نوکران امپریالیزم به هر شکل و شمایی که بقدرت رسیده و یابرسند و حکومت نمایند ماهیتاً فرقی ندارند؛ چه به کمک قدرت سوسیال امپریالیستی بوسیله کودتا و بنام "انقلاب دموکراتیک" و چه بوسیله قدرتهای امپریالیستی غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه باغصب دست آوردهای مبارزات مسلحانه طولانی خلق ما بنام "دولت اسلامی". چنانکه احزاب و تنظیمهای اسلامی با سوء استفاده از معتقدات مذهبی مردم بعد از آغاز قیامها و شورشهای خودجوش آنها که با اثر فشاری حد و حصر اختناق، استبداد و وحشت رژیم مزدور و بعد تجاوز آشکار نظامی شوروی و به مستعمره کشیدن کشور، برجنگ مقاومت مردم ماتحمیل شدند. واغواگرانه از "جهاد در راه آزادی"، رژیم "عدل اسلامی"، تقوی و برادری "صحبت مینمودند؛ ولی در عمل خود مرتکب انواع جنایات هولناک علیه مردم و وطنفروشی گردیده و از قبل این جنگ صاحب سرمایه های هنگفتی شده اند. بقول شاعری وطن دوست و یادرد که میگوید: "از خون بینوا ویتیم برهنه پای سرمیکشند سرخوش و خندان ای اغها و مارانوید گلشن فردوس میدهند خود میخرند کاخ زرانند و باغها)". و همچنان در جبهات جنگ در مناطق تحت کنترل شان دردهات فضای از وحشت و بربریت براه انداختند، انواع اعمال ضد انسانی و اجحاف را بر توده های مظلوم کشور اعمال نمودند. هزارها مورد اذیت و تصاحب دختران جوان و تجاوز جنسی را در سراسر کشور مرتکب شدند. با آنکه خلق زحمتکش ما اکثریت بار جنگ ضد روسی و رژیم مزدور آنرا از حیث نیروی انسانی، مصارف غذا و سایر اکمالات بدوش میکشیدند؛ اما از جانب این نیروهای وحشی مورد انواع ستم، بیدادگری و آزار و اذیت قرار گرفتند. که بعد از تشکیل دولت اسلامی هرچه وحشیانه تر خلق ما را مورد سرکوب، ستم و مظالم قرار داده و کشور مخروبه رابه خاکستانی مبدل کردند که هنوز هم جنایات آنها علیه مردم ادامه دارد.

"آقای ناظمی! حزب و دولت تان از همان آوان بقدرت رسیدن از طریق رادیو، تلویزیون، اخبار و جراید دولت (که خود شما درین امر از جمله آرایشگران رژیم کدوتائی بودید) شب و روز صحبت از "انقلاب ظفر نمون" و "تأمین حق و عدالت"، "تأمین حقوق کارگروهقان و زحمتکشان"، "ترقی وطن، آزادی، دموکراسی"، "تأمین حقوق اقلیتهای ملی" و از این قبیل برای اغوا و فریب خلق کشور مینمودید. مزورانه برای خلق کشور و عده تأمین خانه، لباس، نان، آزادی و آسایش میدادید؛ ولی در عمل بجای اینها کفن، قبرستان، غم، غصه و ماتم، فقر و گرسنگی و بیچارگی بارمغان آوردید. بعوض آزادی، زندان و شکجه و بجای آسایش آوارگی و در بدری ارمغان رژیم تان بود. و در طی ۲۸ سال خدمتگذاری به سوسیال امپریالیزم "شوروی" ابتدا از طریق نشرات حزبی و بعد مطبوعات دولتی تان تمام کلمات و مفاهیم و مقولات مترقی رابه لجن

کشیدید و اذهان خلق کشور و خلقهای جهان را نسبت به اندیشه های مترقی و انسانی متوهم ساختید. شما و با داران روسی تان نام رژیمهای دموکراتیک و سوسیالیستی را با اثر جنایات و اعمال ضد انسانی تان در نزد خلقهای جهان بمنزله "هیولای از تجاوز، اشغالگری، بربریت، زندان شکنجه و اعدام فقر، بدبختی، ویرانی، بیچارگی و آوارگی" تصویر نمودید.

کمیته های مالی و نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی، کشورهای بلوک شرق، کوبا، هندو غیره کشورهای دوست تان را کمیته های "انترناسیونالیستی" کشورهای برادر و دوست تان تبلیغ مینمودید. ولی در عمل به کمک آنها آنچه از جرم و جنایت، وطن فروشی، کشتار، زندان، غارت اموال مردم و دولت، ویرانی خاک که از دست تان آمد بر خلق مظلوم ما و بر ضد این وطن دریغ نکردید. میلیونها هموطن مظلوم ما را آواره و بیچاره ساخته و برای بیش از دوده آنها راحتی از تنفس هوای وطن محروم کرده اید.

ناظمی مینویسد: "از سرآمویه تاسقف هریوارانگر - از کجا این آسمان راتا جا دزدیده اند"

بله! بعد از کودتای ننگین ۷ ثور سال ۵۷ که رویزیونیستهای وابسته دربار کرملین به قدرت رسانده شدند تا هر چه بیشتر و وسیعتر موجبات سلطه غارتگرانه سوسیال امپریالیستهای شوروی را در تمام ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی در کشور آماده نمایند. سوسیال امپریالیستهای شوروی در پلان استراتژیک توسعه طلبانه شان در منطقه افغانستان را چون سکوی درتجاوز به خلقها و ملل دیگر مورد هدف قرار داده بودند. در تطبیق این پلان توسعه طلبانه بتاريخ ۶ جدی سال ۱۳۵۸ افغانستان از زمین و فضا مورد هجوم قوای اشغالگر شوروی قرار گرفت. این غصب زمین و فضای کشور منحصراً به "سرآمویه تاسقف هریوا" نبود بلکه تمام کشور عملاً تحت سلطه استعماری شوروی درآمد و همه اعضای حزب و دولت از بالاترین بحیث مزدورانی بیعرضه تحت فرمان استعمارگران روسی به سرکوب و کشتار خلق و ویرانی میهن پرداخته و شنیعترین جنایات را در مدت یک دهه علیه مردم ما مرتکب شدید. اما امروز ناظمی با کمال پرروئی و وقاحت آنچه در طی این مدت "خلقها"، پرچمیها و سایر گروه های مزدور روسی به حمایت ارتش با داران شان بر علیه مردم و میهن انجام داده اند نادیده انگاشته و تنها حکمروایان جانی کنونی را مورد "سرزنش" قرار داده است.

ناظمی مینویسد: "هر چه را بردند معصومه لب بستیم لیک - سکه آزادی ما را چرا دزدیده اند"

این گفتار ناظمی اولاً شباهت به ضرب المثل عامیانه دارد که "دزد هم میگوید خدا و صاحبخانه هم میگوید خدا". ثانیاً باید بگوئیم که زهی سفاقت و بی شرمی؛ دیده درائی هم حدی دارد؛ شما نه تنها آزادی و استقلال و وطن را به اربابان سوسیال فاشیست تان فروختید بلکه شنیعترین جنایات را به کمک ۱۲۰ هزار ارتش

متجاوزشوروی علیه توده های مردم رواداشته اید. ملیونها نفر رابه بیچارگی، دریدری ویفرهنگی دچارکردید، هستی مادی ومعنوی مردم رابه نابودی کشاندید، قسمت اعظم ثروتهای ملی راباحامیان روسی تان غارت وچپاول کردید، اقتصادوفرهنگ کشوررا به قهقرافروبردید، زنان واطفال کشوررابه گدائی رساندیدوحتی عدۀ از زنان کشوررا ازفرط نیستی مجبوره تن فروشی نمودیدوده هامورددیگرازجنایات ومظالم رابرحق این مردم بلاکشیده وعذاب دیده دریغ نکردید. همانکه با تبنای وسازش امپریالیستی وارتماعی ونابودی ومعاملۀ دست آوردهای مجاهدتهای خلق مایوسیلهٔ مزدوران امپریالیستهای غربی وبااستفاده از "عفوعمومی" همپاله های اسلامی تان توانستیدازخشم خلق ما فرارکنید وبخشی ازجناحهای جنایتکاران حزب ودولت تان دراتحادباشریکان جرم تان دردولت وامارت اسلامی تاهنوزبه جنایت وخیانت مشغول اند. وعدۀ زیادتان اکنون درکشورهای اروپای غربی، امریکا، آسرالیا، کشورهای آسیای میانه، روسیه واروپای شرقی، هند، پاکستان وایران به حیات ننگین تان ادامه میدهیدو بیشرمانه ادعای "معصومیت"نموده وبرای سلب آزادی اشک تمساح میریزید. نه خیرآقای ناظمی!"دزدی وپشت خم"; از مدت ۲۲ سال قبل همان استقلال رسمی (شرایط نیمه مستعمره) درکشوربعزازکودوتای سیاه ۷ ثوررخت بریست وازسال ۱۳۵۸ عملاًکشوربه مستعمرهٔ سوسیال امپریالیزم شوروی درآمد. همانطورکه شاه شجاع درسال ۱۸۲۹ میلادی کلیداستقلال و آزادی کشوررابا"الماس کوه نور"دربدل جاه ومقام به استعمارگران انگلیس تحویل داد؛ ببرک(شاه شجاع مسکوی) در۶جدی سال ۱۳۵۸ شمسی"سکه آزادی"واستقلال کشورراتسلیم امپریالیستهای روسی نموده وبا ارتش"سرخ"روسی به کابل آمد. واکنون عضوسابقه دارحزب رویزیونیست"دموکراتیک خلق"بعزازیکدوران طولانی وطنفروشی وجنایات نابخشونی علیه خلق کشور، "صدای اعتراض"بلندنموده ومیگویدکه: "سکهٔ آزادی ماراچرا دزدیده اند؟". درمدت هشت سال اخیربعزازآنکه مشتی مزدورامپریالیستهای غربی ودولتهای ارتجاعی پاکستان، ایران وسعودی حاصل خون خلق ماراپایمال وبه استقلال و آزادی کشورخیانت وآنرا موردمعامله قراردادند؛ درکشوربادامهٔ رژیم پرچمیهاو"خلقیها" فضای ازاستبداد، اختناق، و وحشیگری نوع اسلامی قرون وسطائی آن توسط دولت اسلامی ربانی مسعودوشرکاء آن وامارت اسلامی طالبان حاکم است. وخلق زجرکشیدهٔ ماعلاوه برتحمل ستم وعذاب فقرویدبختی، بیتعلیمی ومریضی بیش ازدوده، اکنون دربدترین شرایط قحطی وگرسنگی(حتی محروم ازآب آشامیدنی) ومحرومیت ازتمام حقوق انسانی ومدنی بزنجیراسارت واستبدادقرون وسطائی کشیده شده اندکه مسبب اولی واصلی این همه فجایع وستمی که برخلق مظلوم ماعمال میشودهمین رویزیونیستهای مزدورروسی اند.

این وطنفروشان دشمن آزادی ودموکراسی چون ناظمی بایداحساس جرم وشرمساری نمایند نه اینکه ادعای "معصومیت"و"آزادیخواهی". اینهاباعمال ضدانسانی شان منفورخلق کشورومه روشنفران واقعاانقلابی

ومتزقی، آزادیخواهان ووطن پرستان ویشریت متزقی جهان اند. این باندهای جنایتکار مزدورو، ازفرط جنایت وآدمکشی، استبدادومردم آزاری محکوم تاریخ اندوداغ ننگ وطنفروشی وآدم کشی درجین شان باقی خواهدماند. وهمه افغانهای باشرف ووطندوست وآزادیخواه هرگزجنایات اینهارافراموش نخواهندکردوآنهاخواندبخشید.

ناظمی مینویسد: " ابرهای خسته بی آذرخش وتندریم - آسمان برمایبخش ازماصدازدیده اند"

"آقای ناظمی"! ازهمان آوانی که حزب رویزیونیست وابسته مسکوتشکیل گردیدشماهرگزدر جهت حق وحقیقت صدابلندنکردید؛ زیراراه شماوراه نیروهای واقعاانقلابی ومتزقی(مدافعان حقوق توده های خلق زحمتکش کشوروجهان) ازهم جدابوده وهست. شما درتمام دوران قبل از بقدرت رسیدن تان نیزدردفاع ازمنافع بورژوازی ارتجاعی وسوسیال امپریالیزم شوروی درکشور"هورا"میکشیدید؛ ازینروشنونده ازروشنفکران متزقی ووطن پرست ویا توده های خلق نداشتید؛ زیراشمااصلاًبرخلق اتکاء وایمانی نداشتید.فعالیتهای حزب شماهرگزدرجهت تأمین منافع توده های خلق ووطن نبودوفقط منتظرفرصت بودیدتابااتکاء بقدرت نظامی شوروی بقدرت دولتی برسیدکه رسیدید. شماهرگزنیروی سیاسی مستقل ومردمی ای نبودیدکه تأثیرات مبارزات تان درجهت دفاع ازمنافع خلق کشور"خشخ وضيائي"میداشت که میتوانست روشنفکران مردمی وتوده های خلق رابجانب تان متمایل میکرد. حزب رویزیونیست تان با پخش افکاررویونیستی وضداانقلابی وسم پاشی درفضای سیاسی کشورعدۀ ازروشنفکران نا آگاه رادچارتهوم وسردرگمی نموده وایدئولوژی بورژوازی ارتجاعی خادم سوسیال امپریالیزم وتزهای رویونیستی ("راه رشدغیرسرمایه داری"، "تقویه سکتوردولتی"، "پارلمانتاریزم"، "دولت تمام خلقی"و"حزب تمام خلقی"رابنام"ایده های متزقی" و"مبارزه برضدامپریالیزم وفنودالیزم" و تشکیل دولت "دموکراتیک"برذهن عدۀ ازآنها القاء نمودید. فعالیتهای حزب تان نه درجهت تنویرافکارروشنفکران جامعه وتوده های خلق کشوربلکه درجهت مه آلودکردن فضای جنبش انقلابی واندیشه های متزقی وانقلابی درکشوربود. اندیشه های رویونیستی شماچون ابرسیاهی دربرابردرخش نورآفتاب اندیشه های انقلابی رهائیبخش زحمتکشان کشورقرارمیکرفتندو اهریمن وارعدۀ نا آگاه راباسوء استفاده ازکلمات ومفاهیم متزقی درجهل وتاریکی سیاسی نگهمیداشتید. بعدازآنکه به کمک مستشاران نظامی شوروی بقدرت رسیدیدباگذشت اندک زمان ماهیت طبقاتی وسیاسی حزب ودولت تان برتوده های عادی جامعه هم هویداگردید. توده های مردم ملاحظه کردندکه شما مزدوران بیعرضۀ هستیدکه درجهت تأمین منافع سوسیال امپریالیزم شوروی ودولت دست نشانده تان خلقی رابخاک وخون کشانیدید. همان بودکه تشت رسوائی شما ازبام افتاد. وزمانی که رژیم منفورومحتضرتان باثرضربات کوبنده مبارزات خلق کشوردرلبۀ پرتگاه سقوط نزدیک شد، قوای نظامی

اریاب تان به کمک شتافت و چندصباحی بزوربرچه های ارتش بیگانه و کشتارخلق مظلوم و بی دفاع کشورتوانستید به مزدوری ادامه دهید.

"آقای ناظمی!" شماورفقای حزبی و دولتی تان باید بدانید که دیگر در زبال دان تاریخ فرورفته اید و هیچ نیروی نمیتواند شمارا از این مهلکه نجات دهد. شما و نیروهای ارتجاعی اسلامی حاکم فعلی که از دشمنان قسم خورده خلق و کشور هستید و جنایات بیشماری را بر ضد خلق ما مرتکب شده اید که فراموش ناشدنی و غیر قابل عفو است. شاید بتوانید چند صباحی در ترکیب نیروهای ارتجاعی اسلامی به حمایت قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی و یادریپناه آنها خود را پنهان کنید، ولی هرگز نمیتوانید از دادگاه خشم خلق فرار نمائید. ما یقین داریم تان را با احساس مردم خواه و وطن دوست وجود داشته باشد؛ لحظه از افشای جنایات هولناک تان فرو گذاشت نخواهد کرد؛ تاب آسانی بتوانید صدای وطن فروشانه و جنایتکارانه تان را بلند نمائید. همه اعضای حزب "دموکراتیک خلق" از "خلق" و پرچمی و دیگر سازمانهای مزدور روسی و جنایتکاران تنظیمهای ارتجاعی اسلامی؛ حس خون خواهی و انتقام، کینه، تن فروانز جارت تمام خلقهای کشور را خود دارند.

شاید عده از همان ابتدای کودتای شوروی بعد از خود را بکشورهای اروپائی، امریکا و اسرائیل رسانده و ظاهر آخسارتی جانی و مالی و زندان و شکنجه از دست رژیم مزدور ندیده اند و یاسالها قبل از کودتای ثور از وطن خارج شده اند و از درد و رنج، غم و اندوه اکثریت توده های خلق کشور دور بوده اند و بطور مستقیم از میزان و وسعت جنایات و مظالم شما اطلاعی کافی ندارند. با آنها ما یقین داریم که شاید عده معدودی از اینها در برابر شما ابراز انزجار نکنند و جار نکنند. ورنه هرافغان با احساس که شمه از اعمال و جنایات شما و نیروهای اسلامی اطلاع دارد شمارا محکوم مینماید. البته آنها نیکه اکنون به ارمان مردم پشت کرده اند و از دید تقسیم "عالی رتبه های" صادر کننده حکم جنایت و دیگران "ماموریا مجری" جنایت به شما نگاه میکنند و بی تفاوتانه با عباد جنایات تان مینگردند؛ ولی هرگز نمیتواند شمارا اعاده "حیثیت" نمایند. و یا شاید هم عده که عضو حزب مزدور نبوده اند ولی فرصت طلبانه در دولت صاحب مقامی و یادری بیرون از دولت مزدور از قبل رژیم متمتع گردیده اند و امروز همان منافع شخصی شان را مدنظر داشته و نسبت باین وطن فروشان جنایتکار احساسی برخلاف احساس مردم زجر کشیده ماداشته باشند. و یا گروه ها و محافل (چون فدراسیون انجمنهای پناهندگان افغان در هالند) اعضای حزب و دولت جنایتکار مزدور را با آنها هم دستگاہا و شبکه های عریض و طویل آن از جمله: تشکیلات جهنمی اگسا، کام و خاد که تمام شعبات دولت از ملکی و نظامی را کنترل مینمودند و خود تحت نظارت (ک گ ب) قرار داشتند، اعضای مرکزی و کدرهای حزب (اعضای شورای "انقلاب" و وزیران، مامورین عالی رتبه وزارتخانه ها تا رتبه مدیر عمومی)، کمیته های حزبی ولایات، مامورین بلند رتبه ولایات، اعضای ریاستهای خاد در ولایات، تشکیلات حزبی و دولتی و خاد در ولسوالیها (که

درهرولسوالی درطی(۱۴) سال تنهاصدهاتن رابدون محاکمه به اعدامهای فوری تیرباران ویاولسوال وقوماندان خادآنهااردزیرضربات چکمه های شان بشهادت رسانده اند. مامورین نظامی ازقوماندانهای فرقه هاتاقوماندانهای تولی، تشکیلات وسیع وزارت داخله باقوماندانی ژاندارم ویولیس رژیم درمرکزولایات، اعضای سازمان جوانان، سازمان زنان، سرمعلمین، مدیران ومعلمین حزبی مکاتب، رؤسا، مدیران واستادان حزبی فاکولته هاومدیران لیلیه های مکاتب ویوهنتونهاکه هزاران شاگردنوجوان ومحصل رابه شکنجه گاهها، زندانها و قتلگاهاکسیل میکردند. هیئتهای قضات وحارنوالیهای خادتحت نام محاکم"انقلابی"، تشکیلات وسیع ملیشه های مزدور(که متشکل ازعناصروایاش، بی خاصیت وجانی بودند) درتمام ولایات کشور(که فردفردآنهااعلاوه برکشتارخلق ماشنیعترین جنایات وتجاوزات رابرعلیه آنهامرتکب شده اند) وعناصری ازقماش ملیشه هاکه بنام"کندکهای قومی"تشکیل شده بود(واکثراًتوسط اعضای"جبهه ملی پدروطن" اداره میشد)، درکابل ومراکزولایات وولسوالیها، شبکه وسیعی از شکنجه گران وقاتلان درزندانهای مرکزی کابل وولایات کشورکه تعدادآنهاهه هزاران نفرمیرسید؛ ودرطی(۱۴)سال اینهاهمه درموقعیتهای وظیفوی شان افرادومقامات تصمیم گیرنده دردستگاه رژیم مزدوربودندکه دستورقتل وشکنجه وانواع جنایات رابرضدخلق ماصادرمیکردند. برعلاوه هزاران عضو حزب ودولت مزدورکه مامورین وعاملین این همه کشتاروجنایات برعلیه خلق مابوده اند؛ به"عده معدود"عناصردارنده مقامات عالی تصمیم گیری وافسران دستگاههای استخباراتی رژیمهای مزدورخلاصه میکنند.

بعلاوه اینکه اینهمامسئول تمام جنایات مامورین(ك گ ب)، افسران وارتنش متجاوزسوسیال امپریالیزم شوروی درطی این مدت برعلیه خلق مانند. همچنان اکثریت اعضای حزب مزدور وسازمانهای حزبی درطی(۱۴)سال بدفعات با ارتش رژیم و ارتش متجاوزشوروی مسلحانه در کشتاروسرکوب خلق مامورین کرده اند(خصوصاً معلمین"خلق"ویپرچی که دائماًسلاح بودند درمراکزولایات وولسوالیهابنام دفاع از"انقلاب"شان هزاران هموطن بیکنه مارابه شهادت رسانیده اند). ونیزحزبیهامسلحانه بطورمداوم درپروگرامهای"فلتراسیون"محللات به منظور دستگیری جوانان و نوجوانان واعزام جبری آنها به جبهات جنگ و"کشف اسلحه ومدارک" ضد رژیم وارتنش روسی درتمام ولایات کشورشرکت داشته اندوزنان، کودکان وافرادسالخورده رابطوروحشیانه باتهدید اسلحه وضرب وشتم روزهاتاشام درمساجدومکانهای دیگر(بحیث قرنطینگها) به گروگان نگهداشته اند. آیاچگونه ممکن است جنایات سهمگینی رابا این همه ابعادگسترده آن که اعضای حزب ودولت مزدور شوروی واعمال جنایتکارانه وضدانسانی نیروهای ارتجاعی اسلامی درمناطق تحت کنترل شان برعلیه مردم مامورین شده اند، نا دیده گرفته فقط"عده معدودی"رابنام تصمیم گیرنده این همه جنایات ضدبشری وقتل وشکنجه مسئول قرارداد؟! نه خیر! خلق و نیروهای انقلابی و مترقی کشورونیروهای

مترقی، عدالت پسند و آزادیخواه جهان ارقام دیگری ازین جنایتکاران محاسبه دارند و قضاوت آنها درباره میزان وحدود جنایات ضد بشری این همه جنایتکاران واقعینانه و عادلانه است. این بودیک تذکار مختصر و بیان اجمالی از جنایات اعضای حزب و دولت مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی و دولت شوروی و نیروهای مزدور امپریالیستهای غربی، امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه علیه خلق افغانستان. فقط بخش کوچکی ازین جنایتکاران که در طی هشت سال اخیر و یاقبل از آن بهکشورهای اروپای غربی پناهنده شده اند (و تنهادر کشورها لند در حدود ده ها تن از سران و مقامات عالی رتبه این جنایتکاران در مطبوعات هالند شناسائی گردیده اند)؛ ولی تعداد آنها به صدها نفر میرسد (زیرا تعداد آنها در کشور هالند بیشتر از سایر کشورهای اروپای غربی است و هم اکثریت اعضای حزب و دولت مزدور شوروی در هالند پناهندگی سیاسی یعنی جواب "آ" دارند) و هزاران نفر آنها در روسیه و سایر کشورهای اروپای شرقی و کشورهای آسیای میانه، هند، پاکستان و ایران بسر میبرند و بابه امریکا و استرالیا پناهنده شده اند. و همچنان تعداد زیادی از جنایتکاران احزاب و سازمانهای ارتجاعی اسلامی از چندین سال باینطرف و سالهای قبل به کشورهای اروپای غربی، امریکا، استرالیا، کشورهای عربی، پاکستان و ایران پناه گرفته اند.

"آقای ناظمی!" همانطور که در شرایط قبل از قدرت دولتی تان از حمایت جناحی از دربار و دولت برخوردار بودید؛ بعد از ۱۴ سال جنایت علیه خلق و میهن بکمک با داران روسی تان در تباری با سایر قدرتهای امپریالیستی حامیان رقبای نیروهای اسلامی تان نیز با بهره مندی از "عفو عمومی" بدون آسیبی از کشور خارج شدید و امنیت تان از جانب دولت اسلامی و امارت اسلامی تضمین گردیده است؛ و با ایجاد فضای رعب و وحشت قرون وسطائی و خلع سلاح خلق ما؛ ظاهراً کمتر امکان داشت و دارد که مردم ماتحت چنین شرایط استبدادی بتوانند دست به انتقام جوئی علیه شما بزنند. ولی شما از ابعاد جنایات تان بر علیه خلق ما آگاه بوده و هستید که در طی ۱۴ سال حکومت داری ننگین تان طوفان خشم خلق را نیز تجربه کرده اید. و باین مطلب هم خوب آگاهی دارید که ("پدر کشته را کی بود آشتی")؛ ورنه شما مشکل خاصی از نظر سابقه تان با امارت اسلامی و دولت اسلامی ندارید زیرا آنها چون شما نیروهای مزدور اجنبی اند که انواع جنایات را بر ضد خلق ما مرتکب شده و از عمق خیانت و جنایات شان بر علیه خلق و میهن واقف اند و همچنان از کیفیت و میزان خشم خلق و حس انتقام گیری خون عزیزان شان آگاهند. تضاد شما با دنیوی و جانی و وطن فروش مزدور امپریالیزم و سایر نیروهای ارتجاعی خصلتاً از جمله تضادهای درون طبقات و دسته بندیهای ارتجاعی است و زود می توانید به شکل وسیع با هم کنار آمده، همکار و همصدا شوید. فقط این طبقات زحمتکش ستم دیده و نیروهای واقعاً انقلابی مردمی و وطن پرست اند که با شما و سایر نیرویهای ارتجاعی مزدور و حامیان امپریالیست تان تضاد آشتی ناپذیر دارند. شما فکر نکنید که با تضمینات و "عفو عمومی" امپریالیستی ارتجاعی دیگر مسئله ختم است؛

خونهاشسته شده، زخمها التیام یافته، آثارشکنجه های دستگاههای جهنمی اگسا، کام وخادتان ازیدن انقلابیون وخلق آزادیخواه مامرمت یافته وهمه خاطرات فجایع وجنایات حزب ودولت شماوباداران روسی تان بفراموشی سپرده شده است.

گرچه حالامیتوانیددرمحافل ومجالسی که"هواخواه"داریدشرکت کنیدویاشعرونثری از شما درجرایدی به نشرمیرسد؛ وازاین کانالهامیتوانیدصدابلندکنید. ولی قدرمسلم اینست که شماوسایرهمقطاران تان اگرشعرویا نثری در"وصف" آزادی ویا استقلال هم بنویسیددرحقیقت استهزای به آزادی واستقلال وتحقیری برشهدای راه آزادی کشوراست. و یالینکه رفقای حزبی تان که دررادیو بی بی سی موقعیت گرفته اند؛ گاهی درگوشه وکنارجان دردخمه های انزوای تان باشمامصاحباتی انجام میدهندودرموردقضایای جاری کشوراز شما"بحیث صاحب نظر"سوالاتی مینمایندتابه شما"شهرت سیاسی"ویا ادبی کاذبانۀ کمائی نمایند. این راه اعاده"حیثیت"تان نخواهدبود. شما اگر ازسیاست وفرهنگ ویا هر مطلب دیگری صحبت نمائید؛ ماهیتأهمان ایده های مزدوری تان به امپریالیزم جهانی وجنایات، ستم و وحشیگری های تان برضدخلقهای کشورخواهدبودکه باب دندان دستگاههای تبلیغاتی امپریالیستی است. شماهرگز نمیتوانید هویت خودراپوشانید. جنایات شماوبرادران مزدورحاکم فعلی تان ثبت تاریخ است ونسلهای بعدی خلق کشور آنرا بیاد خواهندداشت. اینرا بدانیدکه شما مرتکب خیانت ملی، وطنفروشی ومردم کشی شده اید؛ دست بخشی از شما مستقیماً و از بخش دیگر تان بطور غیر مستقیم بخون دوملیون خلق مآلوده است وهر کدام تان بنحوی در شکنجه وکشتار خلق ماسهیم بودید. بعلاوه انواع جنایات دیگریکه بر مردم ما اعمال کرده اید. همه تان شریک جرم همه جنایات رژیم مزدور هستید. شما اگر در مواردی هم همقطاران طالب و"جهادی" تانرا مورد"انتقاد"ویا"ملامت"هم قرار بدهید این همان مصداق ضرب المثل"طعنه دیگ به ذغال" است؛ ورنه هر دو جهت تان نیروهای جنایتکار و وطنفروش مزدوری هستید و دشمنان سوگند خورده خلق ومیهن. راه آشتی باشما وجود ندارد. شما هرگز در کنار خلقهای زجر کشیده و روشن فکران مترقی انقلابی، آزادیخواه ومیهن دوست کشور جای ندارید.

"آقای ناظمی"! باآنکه شما و نیروهای ارتجاعی اسلامی ده هاهزار نفر از مدافعان حقوق خلق کشور یعنی انقلابیون مردمی، آزادیخواهان ووطن دوستان رادربیش ازدود هه شهید کرده اید و یادر زندانها تحت شکنجه های روحی وجسمی علیل ومعیوب نموده اید؛ ولی هنوز نسل مبارزانقلابی وبایمان در راه خلق وجود دارد که با عقیده راسخ وآبیدگی وتجارب مبارزاتی انقلابی در راه سرنگونی نیروهای ارتجاعی وسلطه امپریالیزم به پیکارانقلابی پیگیر ادامه میدهند. ما ایمان داریم که خلق ماروزی تحت رهبری نیروهای انقلابی مردمی بحاکمیت طبقاتی شان خواهند رسید وشما و نیروهای طالب وجهادی رادردادگاه خلق بمحاکمه

خواهدکشاند و سزای جنایات تانرا خواهیددید.

بقول "لاهوئی":

"ای خواجه خون رنجبر امروز کم بریز - فردا حساب از تو کند انقلاب سرخ"
"در خون خائنان وطن واجبست غسل - در شرع انقلاب و نبض کتاب سرخ"

شش جدی سالروز تجاوز نظامی سوسیال فاشیستهای روسی را محکوم میکنیم!
روابط سلطه گرانه اتحاد "شوروی" با افغانستان از وسط دهه پنجاه قرن حاضر میلادی آغاز گردید. آن شرایطی بود که رویزیونیستهای روسی تحت رهبری خروسچف قدرت دولتی و حزبی را در کشورها غصب و آنکشور را که روزی حامی ملل و خلقهای تحت ستم و استثمار در سراسر جهان بود بکشوری سرمایه داری و ضد منافع خلقها و ملل قلب ماهیت داده بودند. آنزمان آغاز دوران رقابت شوروی با قدرتهای امپریالیستی غرب از جمله امریکا در سلطه جوئی بکشورهای "جهان سوم" بود. افغانستان که

بنابر موقعیت جغرافیائی آن هم‌مرز با جمهوری‌های تحت سلطه کشور "شوروی" بود، رهبران کرملین در پلان استراتژیک سلطه جویانه‌شان در منطقه جنوب آسیا بآن بمثابه سکوی نظر داشتند.

همچنان با تغییراتی که بعد از جنگ جهانی دوم در سطح بین‌المللی رونما گردیده بود؛ دربار سلطنت ظاهر شاه نیز در جستجوی حامی و یاحامیان امپریالیست جدیدی بود. بعد از آنکه درخواست "کمک‌های" دولت افغانستان از جانب دولت امریکارد گردید، سردار دائود بی‌حیث عنصر قدرتمند در رأس حکومت در جهت جلب کمک و حمایت با اتحاد "شوروی" روی آورد. در آن زمان این فرصت مناسبی برای رهبران کرملین بوجود آمده بود و بلا درنگ آمادگی شان را به اعطای قرضه یکصد میلیون دلاری با مقدار زیادی سلاح و مهمات نظامی به دولت افغانستان نشان دادند.

در دهه شصت میلادی "شوروی" به سرعت در راه تقویه سرمایه داری دولتی و رسیدن بمقام ابر قدرت گام برمیداشت. در آن شرایط درگیر شدن و فرورفتن ابر قدرت امپریالیستی امریکا در باتلاق جنگ ویتنام فرصت مساعدی بو تا سوسیال امپریالیست‌های شوروی با سوء استفاده از شهرت سابقه (کشور شوراهای) و عقب ماندگی سیاسی خلق‌ها و ملل تحت ستم نفوذ و سلطه اش را در کشورهای "جهان سوم" توسعه و تحکیم بخشید. در آن زمان توأم با کمک‌های اقتصادی و تخنیکی سلطه سیاسی، نظامی و فرهنگی شوروی به افغانستان در حال گسترش بود و رهبران کرملین توانستند دستیاران فکری و نظامی شان را در داخل و خارج دستگاه دولتی سازمان دهند.

در اوایل دهه هفتاد میلادی با تشدید بحران سیاسی و اقتصادی جهان حرص و آسطله جوئی شوروی در گسترش نفوذ و سلطه اش در منطقه و جهان نیز تشدید گردید. در آن شرایط که بحران اقتصادی و سیاسی کشور سخت موجبات نارضائیتی توده های مردم را فراهم کرده بود؛ بتاریخ ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ شمسی داوود خان به همکاری جناح نظامی خلقی پرچمها بایک کودوتای نظامی آرام و بدون خون ریزی از بالا ظاهر شاه را از قدرت ساقط نموده و نظام جمهوری را اعلام نمود.

با انجم کودوتای ۲۶ سرطان هیچنوع تحول مثبتی در جهت بهبود شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مردم رونما نگردیده و بیش از پیش استبداد و اختناق حاکم گشت. پالیسیهای اقتصادی رژیم جمهوری داوود ("تقویه سکتور دولتی" یا مدل "اقتصاد رهبری شده") رکود و بحران اقتصادی را در در کشور عمیقتر نمود.

حزب رویزیونیست وابسته مسکودرشرکت و همکاری همه جانبه باجمهوری دائودخان (خصوصاً در دستگاه پولیس مخفی "مصنویت ملی" آن) از یکطرف اورا آرایش میداد و از جانب دیگر نقش ستون پنجم رادر آن بازی مینمود.

سردار دائود در دوره پنجساله ریاست جمهوری اش مانند دوران چهارونیم دهه سلطنت خاندانش باشعارهای پوچ و میان خالی و وعده های دروغین خلق مارا فریب میداد؛ تا آنکه رکود و بحران اقتصادی شدت یافته و رژیم اورا سخت تحت فشار قرارداد. داوود برای خروج از این شرایط و نفس راست کردن تقاضای کمک هنگفتی را از قدرت دوست و حامی اش نمود که رد گردید. داوود خان با ناامید شدن از جانب حامی سابقش برای جلب کمک روبه جانب امپریالیستهای غربی نموده و هم بایک اقدام غیرمنتظره عده از سران جناح های حزب "خلق" را دستگیر و زندانی نمود. این تغییر جهت دائود خان برای شوروی حرکتی خلاف منافع آن قدرت سلطه گردر منطقه بود. از اینرو فوراً دست با اقدام زده و بوسیله مستشاران نظامی اش و افسران "خلقی" و پرچمی بایک کودتای نظامی خونین بتاريخ ۷ ثور سال ۱۳۵۷ دولت دائود خان را سرنگون و رویزیونیستهای سرسپرده خود را بقدرت رساند.

حزب "دموکراتیک خلق" با اتکاء به ابرقدرت "شوروی" دکتاتوری فاشیستی رادر کشور قائم نمود. حملات تهاجمی راعلیه همه مخالفین خود آغاز کرد. فضای رعب و وحشت رادر کشور حاکم گردانید. همچنان در تطبیق برنامه های "اصلاحی" روبنائی اش نیز باخشونت به آزار و اذیت اکثریت توده های مردم دست یازید. با آنکه رژیم اصلاحات ارضی راجهت تقویه سرمایه های دولتی و آماده کردن شرایط برای غارت سرمایه های سوسیال امپریالیستی از توده های خلق کشور انجام داد اما نتوانست حمایت دهقانان و سایر زحمتکشان کشور را جلب نماید. خلقی پرچمیها بنابر ماهیت فکری و سیاسی شان عملاً ایمانی به خلق و آرزوی در راه رفاه و آسایش آنها و آبادی و ترقی کشور نداشتند. آنها بحیث مزدورانی در جهت برآورده کردن منافع با داران روسی در منطقه و تأمین اهداف دولتی شان عمل میکردند. همانبود که بزودی قاطبه مردم مابه ماهیت رژیم مزدورپی بردند که شدت فشار فضای وحشت، کشتار و زندان هرچه بیشتر بر خشم مردم افزود و بعد از چند ماهی حکومت آنها، اعتراضات وسیع مردم با قیامها و شورشهای خودجوش مسلحانه علیه رژیم

آغاز گردید که با کمترین وقت گسترش یافته ورژیم حزب "دموکراتیک خلق" را به سقوط حتمی مواجه گردانید.

در "شش جدی" سال ۱۳۵۸ ابرقدرت سوسیال امپریالیست شوروی با اتکاء به ماشین عظیم نظامی و ذرادخانه اتمی اش و حمایت پیمان نظامی بلوک شرق (وارسا) به شیوه فاشیستی درصدد تحقق پلانهای استعماری و دفاع از رژیم محتضروابسته آن با (۱۲۰) هزار ارتش "سرخ" از زمین و فضا افغانستان را مورد هجوم نظامی قرار داده و تحت سلطه مستقیم استعماری اش درآورد. با ورود قوای نظامی شوروی قیامها و شورشهای مسلحانه، مقاومت و اعتراضات سیاسی سراسر رافرا گرفت. هر قدر وحشت قوای مهاجم روس ورژیم مزدوران بر علیه مردم شدت می گرفت بیش از آن مقاومت همه جانبه مردم افغانستان در برابر آنها تشدید میگردید. مدت ده سال این اشغال و استعمار ادامه یافت. سوسیال امپریالیستهای شوروی و مزدوران داخلی آنها دو میلیون خلق مارا شهید و بیش از یک میلیون رامعلول، صدها هزار رازندگانهای مخوف "بجرم" آزادیخواهی "بوسیله افراد پولیس مخفی (خاد) به شیوه های ضد بشری شکنجه نمودند؛ در حدود (۶) میلیون از مردم مارا مجبور به ترک وطن و آوارگی کردند. کشور را در تمام زمینه ها ویران و انواع جنایات وحشیانه را بر علیه مردم اعمال و آنها را در بدترین شرایط فقر، بدبختی، بیچارگی و اندوه و ماتم قرار دادند. ولی مردم افغانستان دست از مقاومت نکشیده و هرگز تسلیم قدرت اجنبی نشده و با قبول تمام تلفات جانی و مالی یکبار دیگر در قرن بیستم با مبارزات دلیرانه و حماسه آفرین شان ابرقدرت امپریالیستی نیرومندی را شکست نظامی دادند.

جنایتکاران فاشیست روس و مزدوران "خلقی"، پرچی و سایر گروه های مزدور روسی این همه کشتار و جنایات را تحت نام جامعه "دموکراتیک"، "سوسیالیزم"، "کمونیزم" و "انترناسیونالیزم پرولتری" انجام دادند و این بزرگترین خیانت و جنایتی بود که بر ضد اندیشه های مترقی و پرولتری نیز مرتکب گردیدند.

با وقوع فاجعه ۷ ثورتضاد و ابرقدرت شدت یافته و "جنگ سرد" تشدید گردید. لکن با بتجاوز نظامی شوروی، افغانستان به گرهگاه تضادهای دو ابرقدرت امپریالیستی امریکا و شوروی مبدل شد. بلوک امپریالیستی غرب دست بکار گردیده و به همکاری دولتهای ارتجاعی پاکستان و

ایران نیروهای مذهبی ارتجاعی رابیش ازپیش سازمان داده و مسلح نمودند .
شورشهاومقاومت خلق ما درابتدأبگونه خودبخودی آغازیافت ودرسالهای اول آن نیروهای انقلابی،
مترقی وآزادیخواه توانستنددرکنارمردم همزمان بامبارزه سیاسی علیه رژیم وسوسیال امپریالیزم
شوروی وافشای ماهیت نیروهای ارتجاعی اسلامی، امپریالیستهای غربی ودولتهای ارتجاعی
منطقه مبارزه مسلحانه رابرضدرژیم مزدوروقوای متجاوزشوروی به پیش برند. اما با تقویت
هرچه بیشترنیروهای ارتجاعی اسلامی ازجانب قدرتهای امپریالیستی ودولتهای ارتجاعی
پاکستان، ایران، چین، عربستان سعودی وسایرقوتهای ارتجاعی بین المللی؛ اینهاتوانستندجنگ
مقاومت مردم مارا تحت رهبری ارتجاعی شان درآورند. وازجانب دیگرحملات وحشیانه رابرعلیه
نیروهای مترقی درجهات جنگ حتی درائتلاف بانیروهای رژیم مزدوروقوای متجاوزروسی
درچندین نقطه کشورآغازوصدهاروشنفکرانقلابی ومترقی وهزاران تن ازعناصرملی وآزادیخواه را به
شهادت رساندند. بعدازآن دیگرآشکاربودکه سرنوشت جنگ مقاومت خلق ماتحت رهبری این
نیروهای سیاه ومزدوریکجاخواهدانجامیدوچه دست آوردی رابا آنهمه قربانیهای عظیم برای مردم
آزادیخواه مابارمغان خواهدآورد؟ که درنتیجه بعدازشکست نظامی شوروی ورژیم مزدورش؛
کشوره استقلال نرسیدوآزادی وآرامی ای نصیب مردم شد. همه دست آوردهای مبارزات
ومجاهدتهای مردم ما بوسیله همین نیروهای ارتجاعی مذهبی گماشتگان امپریالیستهای غربی
وارتجاع منطقه به نابودی کشیده شد .
کشورهنوزدرآتش جنگ ارتجاعی میسوزدمردم مابیش ازپیش به فقر، بدبختی وآوارگی کشیده
شده وازتمام حقوق سیاسی، انسانی ومدنی تحت حاکمیت تتوکراتیک فاشیستی دولت اسلامی
وامارت اسلامی(که جناح های ازپرچمیهاو"خلفیهای"جنایتکاروظنفرش وملیشه های مزدوررا
باخوددارند)محروم گردیده اند. درطی هشت سال است که این جنگ براساس منافع قدرتهای
امپریالیستی(دررأس آن امریکاوروسیه) ودولتهای ارتجاعی چون(پاکستان، ایران، سعودی،
هند)جنگ ارتجاعی بین گروه های مختلف مزدورادامه دارد. اگردرشرایط فعلی کشورظاهراً
تحت اشغال نظامی مستقیم کدام کشورامپریالیستی قرارندارد؛ لکن قوای نظامی پاکستان،
مستشاران نظامی روسیه، ایران وده هاگروه شبه نظامی ازکشورهای مختلف عربی و"داوطلبهای"

احزاب اسلامی پاکستانی به کمک دوجناح جنگ سالاروارد جنگ اند. که علاوه بر شرایط سلطه امپریالیزم بین المللی موضوع "تحت الحمایگی" دولت ارتجاعی پاکستان که خودیکنوع استعمار است بر خلق وکشور حاکم است.

افغانستان در وضعیت فعلی در سیاه ترین شرایط دوران تاریخ خویش قرار دارد؛ و خلق کشور تحت ضربات پیهم از جانب قدرتهای امپریالیستی و چندین دولت و گروه ارتجاعی در طی ۲۲ سال کوبیده می شود. مردم مابا آنهمه احساسات عالی آزادیخواهی و استقلال طلبی و روحیه مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی؛ یقیناً که دارای استعداد کافی در راه ترقی و آبادانی کشورشان نیز هستند. ولی امروز اسیر چنگال ارتجاع سیاه مذهبی قرون وسطائی بحیث فقیرترین و درمانده ترین کشور دنیا در شرایط فقر، درماندگی و قحطی بسر میبرند. امروز فضای ازخستگی روحی و جسمی خلق ما را احاطه کرده و هرچه بیشتر آنهارابه انزو و گوشه گیری و نا امیدگی کشانده است. فشار طاقت فرسای مشکلات زندگی، تنگدستی و فقر مزمن و فشارهای مزمن روانی ناشی از اندوه عزیزان از دست رفته شان سخت خلق ما را تحت فشار قرار داده است. همچنان راه کمی سیاسی، عدم امید به فردای بهتر و دورنمای تاریک آینده؛ و مضافاً تبلیغات زهر آگین نیروهای ارتجاعی مذهبی بخشی از مردم ما به او هام و خرافات روی آورده اند. آنچه مایه نهایت نگرانی است که نسل سه دهه اخیر کشور یعنی آنهائیکه در زمان وقوع فاجعه هفت ثورده سال عمر داشتند و اکنون بیش از سه دهه از عمر آنها میگذرد و نسلی که در طی دو دهه اخیر تولد شده اند، در شرایط بسیار ناگوار روحی قرار داشته و دارند. از یکطرف اکثر آنها از فراگیری تعلیم و تربیه محروم مانده اند و از جانبی هم تأثیرات سوء فرهنگی و سیاسی رژیم مزدور شوروی و نیروهای ارتجاعی اسلامی در داخل کشور و در دو کشور پاکستان و ایران و هم تأثیرات سوء فرهنگی و سیاسی نظامهای ارتجاعی پاکستان و ایران و تبعیض، توهین و تحقیر این دو کشور (که در ایران نهایت شدید بوده است)؛ و بیا آنهائیکه در روسیه و سایر کشورهای اروپای شرقی، اروپای غربی، امریکا، استرالیا و سایر کشورهای خارجی بزرگ شده اند؛ ناگزیر تحت تأثیر فرهنگ و سیاستهای ارتجاعی و امپریالیستی قرار داشته و دارند و نمیتوان ارزیابی نمود که اکنون دارای چه روحیه و چگونه طرز دیدی اند؟! همچنان شکنجه، کشتار و سرکوب وسیع و همه جانبه نسل روشن فکر انقلابی و مترقی در طی بیش از دوهه

وگرفتن حداکثرزمینه مبارزه از آنها وهم تاریک بودن دورنمای مساعدت شرایط برای فعالیتهای مبارزاتی آنها درکشورشان. تجربه نشان داده است که روحیه سیاست گریزی دراکثر آنها بوجود آمده و ترك مبارزه کرده اند؛ ویاتحت چنین شرایطی عده از خودضعف نشان داده وبه جهت سیاستهای ارتجاعی کشیده شده اندکه این حالت شدیداًبهرشدوتکامل مبارزه مترقی درکشور صدمه واردنموده وجبه مبارزه راتضعیف نموده است.

باآنها نیروهای انقلابی مردمی، دموکرات، مترقی ومیهندوست وجوددارند(این مهم نیست که از نظرکمی چقدراند)وتاحدثوان به مبارزات ضدارتجاعی وضدامپریالیستی درطی این مدت ادامه داده وازطریق نشرات وباشیوه های دیگرتبلیغی بافشای جنایات رژیم مزدورشوروی، دودولت ارتجاعی مذهبی مزدور(امارت اسلامی ودولت اسلامی) وسایرگروه هاومحافل ارتجاعی وامپریالیزم جهانی پرداخته اند. همچنان بخش نیروهای انقلابی پرولتری درترویج اندیشه های پرولتری ودموکراتیک نوین مساعی لازم بخرج داده ومیدهند؛ ولی آنچه که مهم است، اینست که این نیروهابادرك مسؤلیت انقلابی وتاریخی اش (خصوصاً درشرایط فعلی کشور) بایدبه موضوع وحدت اصولی نیروهای پرولتری انقلابی توجه جدی نماید؛ زیراایجادستادانقلابی برای رهبری مبارزات کارگران، دهقانان، اقشارمختلف طبقه خرده بورژوازی وسایرنیروهاوروشنفکران مترقی ازاهم مسایل درامپریشبرد مبارزه وپیروزی انقلاب دموکراتیک نوین درکشوراست. ومحصورماندن درحصارهای تشکیلاتی تأثیرات مبارزات مارامحدودنموده وفرصتهای مبارزاتی رازدست خواهیم داد.

همه نیروهای انقلابی پرولتری ونیروهای که معتقدبه مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیزم اندباآنکه استراتیژی نهائی مبارزاتی شان ازهم متفاوت است ولی درمرحله انقلاب دموکراتیک نوین کشوریعنی مبارزه برای سرنگونی فئودالیزم،کمپرادوریزم وامپریالیزم وایجادجامعه مستقل وآزاد که خلق مابتوانندازدموکراسی واقعی، ترقی ورفاه وعدالت اجتماعی برخوردارگردوهم شرایط برای ایجادجامعه بدون ستم واستثمار راهم گردد، بایددریک "جبه وسیع مترقی"متحدگردیده تا بتوانندهمزمان باپیشبرد مبارزه سیاسی جنگ انقلابی درازمدت توده های خلق رانیزبرعلیه ارتجاع وامپریالیزم تدارک بینند. این رسالت بیش ازهمه بدوش نیروهای پرولتری انقلابی است که

مبارزات توده های خلق کشور را در راه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین رهبری نمایند. مایقین داریم که این همه نامساعدتها و وحشت و استبداد دشمنان رنگارنگ نیرومند داخلی و قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی حامیان آنها بر علیه خلق و کشور هرگز خلی بایمان و اراده نیروهای انقلابی مردمی وارد نخواهد کرد. مادر راه رسیدن بآرمان انقلابی مان برای نجات زحمتکشان کشور و خلقها و زحمتکشان سراسر جهان از سلطه ستم و استثمار ارتجاع و امپریالیزم به مبارزه ادامه خواهیم داد. امید رسیدن با اهداف و آرزوهای انقلابی ما بماتوان مقاومت می بخشد تا با روحیه قوی و عزم تزلزل ناپذیر به مبارزه انقلابی ادامه دهیم.

درود بر شهدای راه آزادی

زنده باد خلق ستمکشیده افغانستان

مرگ بر جنایتکاران و طغفروش "خلقی" و پرچمی

مرگ بر امپریالیستهای فاشیست روسی

مرگ بر جنایتکاران و وطنفروشان امارت اسلامی و دولت اسلامی

مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع بین المللی

شش جدی سال (۱۳۷۹) _ (۲۶) دسمبر سال (۲۰۰۰)

سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری)

ما از مقاومت قهرمانانه زندانیان سیاسی در ترکیه حمایت میکنیم

از چندین هفته باینطرف زندانیان سیاسی ترکیه در اعتراض به اوضاع داخلی زندانها و اقدام ضد بشری رژیم ترکیه مبنی بر اینکه قصد دارد تا زندانیان سیاسی را در زندانهای جداگانه و در سلولهای انفرادی محبوس نماید؛ دست باعتصاب غذا زده اند که وضع صحی عده از آنها نهایت وخیم و بحرانی است.

در اواخر هفته اول ماه دسمبر یک تعداد از هواداران جنبش انقلابی ترکیه در محل بلدیة شهر روتردام کشور هلند بعنوان اعتراض علیه این اقدام رژیم ترکیه و شرایط غیر انسانی در زندانهای ترکیه در پشتیبانی و حمایت از زندانیان سیاسی اعتصاب غذائی را آغاز کرده اند. روز شنبه نهم دسمبر یک گروه از ناسیونالیستهای راست افراطی ترکیه بنام "گرگهای خاکستری" بر آنها وحشیانه حمله نموده و یک جوان ۲۲ ساله از اعتصاب کنندگان را بنام (با ضرب چاقوبه شهادت رسانده اند. عمل جنایتکارانه این گروه درنده صفت که بدون شک از گماشتگان مزدور رژیم ارتجاعی و مستبد ترکیه اند؛ بخشی از اعمال تروریستی رژیم ترکیه در خارج از مرزهای آنکشور نیز میباشد که بر ضد نیروهای انقلابی مخالف آن سازمان داده است. ما این عمل شنیع و جنایتکارانه این گروه وحشی را شدیداً محکوم نموده و با ابراز همدردی از اعتصاب و اعتراض هواداران جنبش انقلابی علیه اعمال ضد انسانی رژیم ترکیه حمایت مینمائیم. وهم یکبار دیگر از اعتصاب و مقاومت جانبازانه زندانیان سیاسی در برابر اقدام ضد انسانی رژیم ترکیه (که هدف دارد تا باین طریق از مبارزات سیاسی و مقاومتهای دسته جمعی زندانیان سیاسی جلوگیری نموده و با ازدیاد فشار و شکنجه روحی مقاومت زندانیان را "درهم شکند") و مبارزات جنبش انقلابی و خلقهای ترکیه حمایت خود را اعلام نموده و اقدام ظالمانه و ضد انسانی رژیم ترکیه را محکوم میکنیم.

پیروزیاد مقاومت و مبارزات زندانیان سیاسی در ترکیه

مرگ بر رژیم ارتجاعی و مستبد ترکیه

۱۴ دسمبر سال (۲۰۰۰)

سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری)

پیام همدردی و حمایت ما از هواداران جنبش انقلابی ترکیه که بمنظور پشتیبانی از اعتصاب غذائی زندانیان سیاسی در ترکیه در شهر روتردام کشور هلند (بعنوان اعتراض بر ضد رژیم ترکیه و اوضاع غیر انسانی در زندانهای آنکشور) دست با اعتصاب غذا زده اند.

